



نیرو مخصوص



شما **عادی** نیستید!

{ ویژگی های تشکیلات اسلامی }

معاونت رشد و کسب سازی
بسج دانشجویی استان اصفهان



بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

نیروی مخصوص

شما عادی نیستید!

#مخاطب_خاص

.....: اصول تشکیلیت اسلامی :.....

جزوه‌ی پیش روی شما متن پیاده شده‌ی کلاس استاد مطلبی پور، مسئول مؤسسه‌ی میقات می‌باشد که در سال ۹۸، طی ۸ ساعت آموزشی برای دانشجویان بسیجی، ارائه شده است. در هشتمین شماره از مجموعه جزوات مطالعاتی مدرسه‌ی تشکیلاتی شهید بهشتی اصفهان به بررسی کاربردی شاخه‌ها و ویژگی‌های تشکیلات اسلامی می‌پردازیم. این شاءالله مفید فایده واقع شود به برکت صلوات بر حضرت محمد(ص) و آل محمد(ع).

ارتباط با ما، در ایتا:

@beheshti_sho

محاربت رشد و کارآمدسازی ناحیه بسیج دانشجویر استان اصفهان

(مدرسه تربیت-تشکیلات شهید بهشتی)

۱۳۹۹- چهرش تبیر



نیّت برای ظهور

اگر کسی با این نیّت زندگی کند، با این نیّت کار کند که ظهور آقا را حتی به اندازه‌ی یک دقیقه نزدیک‌تر کند، می‌تواند جلوی خوابش را بگیرد، جلوی خوراکش را بگیرد و یا خیلی از کارهایی را که ظاهراً انجامش غیرممکن است، انجام دهد. شاید ظهور برای من و شما به معنی این باشد که مثلاً قیمت دلار بعد از ظهور، پایین بیاید اما برای مردم یمن، ظهور یعنی امنیت. لذا ظهور برای من و شما یک مقدار مفهوم ساده‌ای دارد، خیلی نمی‌فهمیم اگر امام زمان (عج) ظهور کنند، چه اتفاقی می‌افتد چون به نسبت سایر کشورها، به احوالات آن زمان، خیلی شبیه و نزدیک هستیم.

جزوه نوشتن اعضای دوره سر کلاس

اگر از شهید مطهری دم می‌زنیم، باید روشن‌مان هم مُدل شهید مطهری باشد. اگر حضرت آقا این قدر تأکید می‌کنند که بروید سراغ شهید مطهری فقط **محتوا** نیست، **روش** هم هست. شهید مطهری در مُدل آموزش دیدن و آموزش دادن چه حرف‌هایی دارد؟

اگر از من پرسند مهمترین کتاب شهید مطهری چیست؟ می‌گویم: «**داستانِ راستان**». شاید بگویند داستان راستان، داستان است، چرا می‌گویید مهمترین؟ چون در مقدمه‌ی کتاب داستان راستان بسیاری از روش‌های فرهنگی گفته شده است. ما، در یکی از دانشگاه‌ها فقط در مورد مقدمه‌ی این کتاب، پنج جلسه روش‌شناسی شهید مطهری، برای بچه‌های دانشجو می‌گفتیم. همه افرادی بودند که حداقل یک دور کتاب‌های شهید مطهری را خوانده بودند. یکی از بچه‌ها در جلسه‌ی چهارم یا پنجم، به خودش نهیب زد و گفت: «فکر نمی‌کردم شهید مطهری در مقدمه‌ی داستان راستان این قدر حرف داشته باشد.» اگر مقدمه‌ی داستان راستان این است، در کتاب عدل الهی چه می‌گویید؟ آزادی معنوی چیست؟

شهید مطهری می‌فرماید: می‌خواهی جزوه یادداشت کنی، سر کلاس، تمام تلاشت را بکن تا بفهمی و فکر کن روی حرف‌ها، آخر شب هر چیزی توانستی یادداشت کن. اگر سر کلاس یادداشت نکنی ممکن است ۷۰ یا ۸۰ درصد مطالب از بین برود. آن ۳۰-۲۰ درصد که شب با تفکر یادداشت می‌کنی ارزش بیشتری نسبت به ۱۰۰ درصد جزوه نویسی سر کلاس دارد. نهایتاً اگر خیلی بخواهید یادداشت کنید، باید تیترو یادداشت کنید، **جزوه نویسی نکنید**. پس تلاش کنید سر کلاس خوب بفهمید و فقط نکات را یادداشت کنید که وقتی شب خواستید مرور کنید، کُل ذهنتان روی همان نکته‌ها متمرکز شود.

ما در عنصر قدرت، یک بحثی به نام **تصمیم‌گیران** داریم که منظور، مسئولین هستند. یک عنصری به نام **تصمیم‌سازان** داریم که منظور، مخاطب و عموم مردم است. اصل تصمیماتی که در کشور گرفته می‌شود براساس تصمیم‌سازان است، در تمام پازل‌های قدرت و همه جای دنیا همین است. مسئولی مثل امیرالمؤمنین (ع) هم باشد، چه بخواند و چه نخواهد، اگر مردم او را نخواهند، به قدرت نخواهد رسید. چه امیرالمؤمنین (ع) با آن درجه‌ی والای الهی باشد، چه محمدرضا شاه خائن و وابسته، مردم بخوانند یا نخواهند، در اراده‌ی او تأثیر می‌گذارد و نمی‌تواند سرکار باشد، که این خلاف اراده‌ی فرد تصمیم‌گیر است. **عنصر تصمیم‌سازی** این قدر مهم است.

بحث ما، **قدرت تصمیم‌سازی در برنامه‌های آموزشی و تربیتی** است، کاری با سیاست نداریم. یک مسئولینی وجود دارند، که الآن این‌جا من هستم، ایشان است، یا فرد دیگر. ولی خود شما هزاران نفر تصمیم‌گیر هستید. اگر من و شما در طول عمرمان خیلی جاها مخاطب بوده‌ایم، سرکلاس‌ها و دوره‌ها مخاطب بوده‌ایم، اگر با مُدل آمدن، رفتن، خوردن، خوابیدن، نشستن، یادداشت کردن و گوش کردن‌مان، به مسئولین لقاء کردیم که مثلاً هشت تا کلاس در روز زیاد است، شاید حتی بیان هم نکرده باشیم، اما در یک دوره بعنوان مخاطب حضور یافتیم و سرکلاس خوابیدیم، ابراز خستگی کردیم و در طول زمان ده‌ها دوره برگزار شد و تصمیم‌گیران براساس عملکرد من و شمای مخاطب به این نتیجه رسیدند که باید حجم **استاندارد آموزشی** را کم کنند و مثلاً تعداد جلسات را به دو جلسه در روز کاهش دهند، من و شما در این تصمیم‌گیری، تصمیم‌ساز بوده‌ایم. فلذا ما در کاهش حجم عملیات و فعالیت‌های **روحیه‌ی انقلابی** در کشور مسئولیم و اگر کم‌کاری کنیم خیانت کرده‌ایم.

چرا حضرت آقا از کمبود مطالعه در کشور ما گله دارند؟ چرا حضرت آقا از کم‌کاری گله دارند؟ چرا بازدهی کاری در کشور ما از کشور بت‌پرست ژاپن کمتر است؟ چرا در کشور ما استاندارد آموزشی را می‌گویند دو جلسه‌ی یک و نیم ساعته؟ چون مخاطب قبلی و مخاطب فعلی وقتی رفت سر یک دوره، به جای این که از مسئولش بخواهد از تمامی وقتش استفاده کند و بگوید که آمده‌ام دوره‌ی فلان و بهمان، چرا از دو ساعت وقت من استفاده نکردید؟ چرا مُدل استراحت و خوراک من، **تربیتی** نبود؟ چون من و شما این‌طور از مسئول‌مان درخواست نکرده‌ایم، نخواسته‌ایم، مسئولان ما براساس **استانداردهای نوین**، تصمیم می‌گیرند نه براساس **استاندارد علامه امینی**. وقتی علامه امینی می‌خواست کتاب "الغدیر" را

بنویسد، به هندوستان رفت تا یک کتاب نسخه‌ی اصل پیدا کند که اتفاقاً کتاب را هم به ایشان ندادند، همان‌جا ماند تا از روی کتاب یادداشت‌برداری کند، به مدت یک هفته در سرمای زمستان از روی کتاب نوشت بصورت شبانه‌روزی. روز آخر خوابش برد، سرش به شمع خورد و برگه‌هایی که نوشته بود سوخت. دوباره شروع به نوشتن می‌کند. **استاندارد آموزشی ما** یعنی علامه طباطبایی، شهید مطهری. علامه طباطبایی، ابتدا متن را می‌نوشت و بعد سر فرصت نقطه‌ی کلمات را می‌گذاشت و می‌گفت: «فرصت برای نقطه‌گذاشتن ندارم، کارِ اسلام و انقلاب بر زمین مانده.»

استاندارد آموزشی ما در اسلام و انقلاب، ایشان است. استاندارد تحمل و توان ما در اسلام، امثال شهید نظرزاده‌ها بوده، که وقتی گلوله‌ی خمپاره کنارش بر زمین می‌خورد، یک دست و یک پایش قطع می‌شود، تنش پُر از ترکش می‌شود، موج انفجار گرفته، نگاه می‌کند و می‌بیند بچه‌های گردانش زمین‌گیر شده‌اند چون فرمانده‌ی گردان‌شان را این‌طور دیدند، به بچه‌هایش می‌گوید: «چرا نشستید؟ ما هنوز زنده‌ایم.» استاندارد تحمل ما این شخص است. چرا استاندارد را تغییر می‌دهیم؟

استاندارد تحمل ما شهید کاوه بوده که وقتی می‌پرسند شما که مسئول آموزش نظامی هستی چرا وقتی صدای سوت خمپاره را می‌شنوی خیز نمی‌روی؟ می‌گوید: «من فرمانده هستم، اگر فرمانده دولا دولا راه برود (خیز بگیرد)، نیروهایش هم دولا دولا راه می‌روند، اگر من سینه‌خیز بروم، نیرو می‌ترسد، اگر من بخوابم، نیرو چه کار کند؟» استاندارد ما این‌هاست. این استانداردها را کم‌کم تغییر دادیم.

پس حواس‌مان باشد، ما در بسیاری از کارهای کشور، تصمیم‌گیر نیستیم اما تصمیم‌ساز هستیم. در دوره‌ی آموزشی شرکت کردیم، اینجا آمده‌ایم تا بفهمیم اگر من و شما، **مسئول تشکیلات** هستیم، اگر من بعنوان **مُدِرَس تشکیلات**، تا سرِ زانو ریش گذاشته‌ام، شما می‌مخاطب من تا روی شکم ریش می‌گذاری، بچه بسیجی در تشکیلات شما، کمتر ریش می‌گذارد و امکان دارد مردم، تهریش بگذارند! هرچقدر **حدّ انقلابی‌گری** ما پایین‌تر باشد، مردم از آن پایین‌تر هستند چون ما خواص هستیم. در این دوره، **مُدَل** معامله‌ی ما با یکدیگر، **مُدَل خواص** است.

نه شما عادی هستید و نه من عادی هستم. اگر کسی توانست عوام بودن شما را ثابت کند، من مطالبم را عوض می‌کنم. به همین دلیل این مطالب براساس سطح مخاطبینی که این‌جا هستند یعنی جمعی از خواص، انتخاب شده است. تعریف خواص فرق می‌کند. اگر کسی گفت: «این کار، سخت است.» می‌گوییم: «مسئولیت را تحویل بده و ریشت را هم بتراش و برو کف جامعه هر طور که می‌خواهی زندگی کن! اما



وقتی عنوانت شد **بچه بسیجی** یا بچه حزب‌اللهی و وارد **تشکیلات** شدی، باید ادبیات شما تغییر کند. نمی‌توانید یک **زندگی عادی** داشته باشید. حقّ عادی زندگی کردن ندارید.» پس، این دوره‌ی تشکیلات برای **خواص** برگزار شده نه برای **افراد عادی**.

سؤال حضار: «مبحث تصمیم‌سازی، یعنی **مطالبه‌گری**؟» پاسخ استاد: «فعالاً بحث مطالبه‌گری نداریم. فقط بدانید، گفتم با مُدل نشستن و خوردن و خوابیدن و خوراک‌مان، تصمیم‌سازی می‌کنیم، فعالاً در مورد دوره‌ی آموزشی صحبت می‌کنیم.» نکته‌ی بعدی این که ما با هم یک صحبت‌هایی می‌کنیم، یا شما قبول دارید یا قبول ندارید. نه شما اصرار دارید که حرف‌های مرا بپذیرید و نه من اصرار دارم حرف‌های شما را بپذیرم، اما هر دو طرف اجبار داریم حرف‌های طرف مقابل را بشنویم؛ پس خواهش می‌کنم اگر مخالف نظر شما صحبتی کردم، صحبت‌های مرا کامل بشنوید، قدرت شنیدن را داشته باشید. قرار است در این جلسه ۲۰ نکته و اصل را پیرامون **تشکیلات اسلامی** بگویم.

اصول و ویژگی‌های تشکیلات اسلامی

۱. از لحاظ معنوی، **بالاترین شأن** و منزلتی که یک انسان در این دنیا می‌تواند به آن برسد، چیست؟ «**مدیریت اسلامی**» است. یعنی مثلاً یک نفر، آدم باتقوایی است. می‌گوییم یک مدیر اسلامی، تقوا بعلاوه‌ی خیلی چیزهای دیگر است. یکی بااخلاص است؛ مدیریت، اخلاص بعلاوه‌ی خیلی چیزهای دیگر است. هر خصوصیتی که نام ببرید، باید در **مدیر اسلامی** وجود داشته باشد.

تفاوت **مرجع تقلید** که در هر زمان ۱۰۰۰ نفر می‌توانید پیدا کنید با **ولی فقیه** یعنی نائب امام زمان (عج) که در هر زمان فقط یکی داریم، در چیست؟ در مدیریت اسلامی است.

چه کسی مرجع تقلید است؟ مجتهد، شیعه، عادل، دوازده امامی، باتقوا، بااخلاص، آگاه به زمان و مکان و... باشد، ولی زمانی که به ولی فقیه می‌رسیم می‌گوییم مدیر و مدبر بعلاوه‌ی تمام ویژگی‌های قبلی باشد.

۳۱۳ یار که امام زمان (عج) دارد، می‌گوییم فرمانده‌اند، **فرمانده** چه تعبیری دارد؟ **مدیر**. منظور از مدیریت اسلامی این نیست که هر کسی الآن بر سر پست و مقامی است پس او مدیر اسلامی است! امیرالمؤمنین (ع) یاران زیادی داشتند، تفاوت کمیل و مالک اشتر در چیست که امام علی (ع) می‌فرماید: «مَثَل مالک نسبت به من مثل علی است نسبت به پیامبر (ص)». آیا کمیل بی‌تقوا بود، اخلاص نداشت،



ساده‌زیست نبود، دلبسته‌ی دنیا بود، شهادت‌طلب نبود، کمیل چه مشکلی داشت؟ هیچ کدام، کمیل فقط مدیر نبود. پس بالاترین درجه و منزلتی که قرار است ما به آن برسیم، مدیریت اسلامی است. در زیارت جامعه‌ی کبیره، دعا می‌کنید و می‌گویید: «و يُمَلِّكُ فِي دَوْلَتِكُمْ». نباید دلبسته‌ی پست و مقام باشیم، ولی باید در سطح مدیریت، **توانمند** باشیم. یعنی اگر حضرت مهدی (عج) فرمودند مدیریت فلان جا را قبول کن، فرد باید بتواند. پس **مدل تربیتی** هرکس برای خودش باید **شأن مدیریتی** باشد اما **دلبسته‌ی پست** نشود. از خداوند می‌خواهیم طوری تربیت شویم که اگر حضرت خواست مسئول انتخاب کند من لایقش باشم.

تشکیلات، ناظر بر تربیت مدیر است. چون انقلاب اسلامی، پنج مرحله است تا ظهور (انقلاب اسلامی، نظام اسلامی، دولت اسلامی، جامعه‌ی اسلامی، تمدن اسلامی) الآن مرحله‌ی سوم هستیم، یعنی **دولت اسلامی**. به تعبیر حضرت آقا، نزدیک به دهه است که در این مرحله درجا می‌زنیم. چرا؟ چون ۳۰۰۰ مدیر در تراز انقلاب اسلامی می‌خواهیم و نداریم.

پس هدف ما از مباحث تشکیلاتی چیست؟ هدف، **تربیت انسان** به مفهوم **مدیر** است، نه انسانی که فقط **اخلاقش خوب** باشد و یک گوشه‌ی خانه بنشیند، نمازخوان و درس‌خوان باشد! به این نمی‌گوییم تربیت انسان. پس در تشکیلات هر جا اسم از تربیت آوردیم، منظور «**تربیت مدیر**» است.

۲. مدیریت یعنی چه؟ مدیریت در مفهوم غربی یعنی کسی که بتواند چند کارخانه را هم‌زمان بچرخاند، یعنی چند خروجی داشته باشد. اما **مدیریت اسلامی یعنی توانایی کار با انسان‌ها.** منظور ما توانایی کار با انسان برای یک کار مهم‌تر است، کار باید خروجی دهد اما براساس ابزار انسانی، چون «إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُ مَا بِأَنفُسِهِمْ» یعنی مدیر، آدم‌ها را تربیت می‌کند تا آدم‌ها بخواهند به **هدفی** برسند. آدم‌ها باید بخواهند تا مثلاً ساختمانی ساخته شود. آدم‌ها باید بخواهند تا اردوی راهیان نور به جای دو اتوبوس بشود ده دستگاه اتوبوس. به زور فایده ندارد، آدم‌ها باید بخواهند تا امیرالمؤمنین (ع)، امام آنها شود. آدم‌ها باید بخواهند که انقلاب اسلامی به مرحله پنجم برسد. **آدم‌ها باید بخواهند که تربیت شوند** و ظهور اتفاق بیفتد و گر نه خداوند از همان اول، به زور و با معجزه ظهور را رقم می‌زند. پس مدیریت یعنی توانایی کار با انسانها.

پس برادر و خواهر من! اگر همه کار، بلد باشیم (از کامپیوتر و هزاران کار دیگر) اما توان کار با آدم‌ها را نداریم، بی‌ مهارت و ناتوان هستیم. شما در عرصه‌ای هستید که بالاترین سطح کارآموزی را برای شما رقم زده است. **مسئولیت‌هایی** که شما در **بسیج دانشجویی** دارید مستقیم و غیرمستقیم با آدم‌ها سر و کار دارد. شما به **بسیج نیاز دارید**، نه بسیج به شما. این مفهوم را درک کنید. کار خدا، لنگ من و شما نمی‌ماند، از من و شما می‌گیرند و به فرد دیگری می‌دهند. نگران نباشید. ما به بسیج نیاز داریم، چون ما را به صورت رایگان در یک «**کارآموزی**» وارد کردند و به ما کار با انسان‌ها را یاد می‌دهند. اگر این نگاه در بسیج جا بیفتد، کسی بسیج را رها می‌کند؟ نگاه بعضی از بچه‌ها این است که بر سر بسیج، منت دارند، نه فقط بسیج، در همه‌ی سازمان‌ها و تشکیلات‌ها این‌طور است. کسی نمی‌بیند که بسیج بر سرش، منت دارد. اگر بسیج نبود، ما کجا توان کار با آدم‌ها را پیدا می‌کردیم؟

۳. اساس مدیریت اسلامی چیست؟ مدیریت اذهان و قلوب است. یعنی فکر و ذهن و قلب را بتوانید مدیریت کنید. کسی توانایی کار با انسان‌ها را دارد که توانایی مدیریت فکر و قلب افراد را داشته باشد. فکر و قلب یعنی چه؟ **محبتی** که داریم از آن صحبت می‌کنیم منظور شوخی‌های موقع دست‌دادن و موارد این‌چنینی نیست، داریم از مفهومی صحبت می‌کنیم که امام حسن عسکری (ع) در ۱۳۰۰ - ۱۲۰۰ سال پیش حدیث مدیریتی فرمودند: «**إِنَّ الْمُحِبَّ لِمَنْ يُحِبُّ مُطِيعٌ**». یعنی اگر کسی، کسی را **دوست** داشته باشد، قبول داشته باشد، **مطیع** او می‌شود. در این مورد صحبت می‌کنیم. این، مبنای اسلامی دقیقی دارد. یک مدیریت ساختاری و **مدیریت سخت** داریم. مسئول می‌گوید: «من مسئولم و چون مسئولم بقیه باید دستورات مرا اجرا کنند و به حرف من گوش دهند». اما یک مدیر داریم که به آن **مدیریت اذهان و قلوب** می‌گویند.

سؤال: **بنی‌صدر** چه مسئولیتی داشت؟ فرماندهی کل قوا. امام خمینی (ره) چه مسئولیتی داشت؟ ایشان هم بعد از عزل بنی‌صدر، شدند فرماندهی کل قوا. آیا هر دستوری که بنی‌صدر می‌داد به همان شکل در جبهه‌ها اجرا می‌شد که امام خمینی (ره) فرمان می‌داد؟ هر دو از لحاظ ساختاری، یک مسئولیت داشتند. وقتی بنی‌صدر فرماندهی کل قوا بود، قاعداً باید همه دستورش را اجرا می‌کردند. اما آیا دستورش را اجرا می‌کردند؟ در عملیات خبیر در جزایر مجنون، در چهار محور عملیات شد اما در سه محور شکست خوردیم و در یک محور هم پشت دشمن گرفتار شدیم. در جلسه‌ی سران که در منطقه برگزار شده



(مکالمه‌ی بی‌سیم شهیدان همت و خرازی هست) که می‌گویند: بچه‌ها دارند از زیر خاک، گلوله‌های سالم را برمی‌دارند، چیزی برای خوردن ندارند، با کلوخ می‌جنگند، موضوع جلسه این است که «چطور عقب‌نشینی کنیم که کمتر تلفات دهیم؟» انگشت شهید کاظمی قطع شده، دستش را در یک لیوان آب نمک گذاشته که عفونت نکند و در جلسه نشسته با موضوع عقب‌نشینی در جزایر مجنون. محسن رضایی از پشت بی‌سیم برای بچه‌ها دستور امام را می‌خواند: «بسم الله الرحمن الرحيم. حفظ جزایر، حفظ اسلام است. جزایر باید حفظ شود.» در این وضعیت، طوری بچه‌ها، با این شرایط سخت، جزایر را حفظ کردند که بعد از قطعنامه، جزایر را تحویل دادیم. این، یعنی «**مدیریت امام**»، این، مدیریت اسلامی است.

مدیریت غربی مبتنی بر **ابزار** است. مبتنی بر **نظارت بیرونی** است، دورین می‌گذارد تا بر شما نظارت کند چون شما باید کارتان را انجام دهید. کار نکنید حقوق‌تان قطع می‌شود. تعریف مدیریت غربی، **کار کشیدن** از آدم‌هاست نه **رشد** آنها. در مدیریت غربی اگر فردی مانع شما بود، او را حذف می‌کنید. تقریباً هیچ اشتراکی بین ما و مدیریت غربی نیست مگر اینکه بگوییم هر دو به دنبال **خروجی** هستیم ولی **مُدلمان** از اساس، فرق می‌کند. برای مثال در حوزه‌ی نظم، هم ما می‌خواهیم نظم داشته باشیم و هم آنها می‌خواهند که نظم داشته باشند. غرب الآن مثل یک باغ وحش است که از همه‌ی حیوانات در آن هست و کسی به حقوق دیگری تجاوز نمی‌کند چون بین حقوق افراد مختلف، نرده کشیده شده است و نمی‌تواند در قسمت دیگری برود چون هر فرد در انگلیس بطور متوسط روزی ۱۷۳ بار توسط دوربین‌های امنیتی، رصد می‌شود؛ چون در آمریکا اگر برق باشد و شما از چراغ قرمز رد شوی، با هلی‌کوپتر بالای سر شما می‌آیند ولی وقتی بر اثر طوفان، برق قطع شود، در طول سه روز به اندازه‌ی ۲/۷ برابر سالانه بسیاری از کشورها، دزدی می‌شود.

نظم غرب مبتنی بر «**سکولاریسم**» است، وابسته به فرد نیست ولی در **اسلام** می‌گویند دنبال این باش که فرد را **تربیت** کنی، نه این که با زور و اجبار او را وادار به فرهنگ درست بکنی. وقتی مدیریت اسلامی و مدیریت غربی را بگوییم متوجه تفاوت بین دو مُدل خواهید شد. غرب بعد از مدتی، اگر بتواند به جای شما یک رُبات جایگزین می‌کند چون چیزی که مهم است این است که فقط چرخ این کارخانه، بچرخد. فقط مهم این است که این کارخانه، اداره شود. اما در مدیریت اسلامی باید بتوانید انسان‌ها را مدیریت کنید. انسان دارای دو بُعد است، ذهن و قلب. لازمه‌های مدیریت اسلامی چیست؟



۴. سه لازمه‌ی مدیریت اسلامی اینهاست: «مقبولیت، محبوبیت، معنویت». مقبولیت براساس علم

شما به دست می‌آید، یعنی روی کار، سوار باشید. محبوبیت براساس **مُدل رفتار و تعامل** شما بدست می‌آید و معنویت یعنی **اخلاص**. پیامبر(ص) و امام معصوم(ع) هر سه عامل را دارند. در درجات پایین‌تر، شبیه‌ترین فرد به امام معصوم، امام خمینی(ره) می‌شود، نایب امام زمان(عج) و ولی‌فقیه می‌شود. یعنی کسی که در آن واحد بتواند این سه ویژگی را داشته باشد، «مدیریت اسلامی» دارد.

در این سه ویژگی چقدر نقص داریم؟ یکی از دوستان فرمودند: به **اردوی تشکیلاتی** آمده‌اید، **نظم** را رعایت کنید. حضرت امام در سال ۱۳۵۰ در نجف است و به فرزندشان احمدآقا، یک روحانی شیعی را انقلابی، می‌فرمایند: احمد، یک نفر خانه‌ای در قم را وقف اسلام کرده است، قیمت این خانه را بگیر تا بدانم این را برای خرج انقلاب بفروشیم یا نفروشیم؟ احمدآقا قیمت خانه را گرفتند، به امام نامه زدند، قیمت خانه فلان مقدار است، بفروشم یا نفروشم؟

امام در جواب نامه می‌نویسند: «بسم‌الله الرحمن الرحیم. جناب سیداحمدآقا، سلام علیکم. مرقوم (نامه) **بی تاریخ** شما به دست من رسید، به این زودی از آخوندهای **بی‌بندوبار** شدی؟! زین پس ابتدا تاریخ را بالای نامه بنگار و پس از آن شروع به نوشتن کن. والسلام علیکم ورحمت‌الله. روح‌الله الموسوی‌الخمینی.»

امام هفت سال قبل از انقلاب به احمد- فرزندشان که یک روحانی شیعی انقلابی است- به‌خاطر این که تاریخ بالای نامه ننوشته، می‌گویند آخوند بی‌بندوبار. خداکیلی، اگر امام، **کار تشکیلاتی** من و شما را ببیند چه می‌گوید؟ **بین نظم با انقلاب اسلامی** چه رابطه‌ای برقرار است که امام به فرزندش می‌گوید آخوند بی‌بندوبار، فقط به‌خاطر یک تاریخ بالای نامه. آن موقع مثل الآن بوده که رسانه‌های ضدانقلاب بگردند در نامه‌های دسته‌ی چهارم و پنجم اداری ما یک غلط املائی پیدا کنند بعنوان سوتی نظام جمهوری اسلامی در بوق و کرنا کنند، در سال ۱۳۵۰ اتفاق افتاده. آن زمان هیچ‌کس فکر نمی‌کرده انقلاب شود. همه‌ی خاطرات مکتوب انقلاب را که بخوانید، اصلاً به ذهن کسی خطور نمی‌کرده که در دهه ۵۰ انقلاب اسلامی پیروز شود. امام در آن طراز، صحبت می‌کنند. این، **نظم امام** در **محیط تشکیلات** است.

معنویت امام کجا و معنویت ما کجا؟ بچه حزب‌اللهی معمولاً در نرم افزار موبایلی «باد صبا» طلوع آفتاب را **چک** می‌کند، ساعت اذان صبح را نمی‌بیند، طلوع آفتاب را می‌بیند! نماز را طوری تعیین می‌کند که به دلیل کمبود وقت، شک دارد باید وضو بگیرد یا تیمم کند! آب را آنقدر سرد و گرم می‌کند که خواب

از سرش نبرد. در نماز که خواب است، یک مُهر شکسته پیدا می‌کند و با پا، جای مُهر را تعیین می‌کند و اللّاکبر می‌گوید طوری که از صد تا فُحش برای خدا بدتر است! با این اوصاف، می‌پرسد: «چرا کار فرهنگی ما در دانشگاه، جواب نمی‌دهد؟»

امام می‌گوید: سه رکن لازم است. علمیت‌مان که هیچ، این قدر کتاب از امامین انقلاب، مطالعه کرده‌ایم که حد ندارد! همین کتاب طرح کلی اندیشه اسلامی در قرآن، را چند نفر خوانده‌اند؟ آقا می‌فرماید اگر کسی می‌خواهد اسلام را به قرائت من بشناسد، این کتاب را بخواند. بعد از ۴۵ سال که از چاپ این کتاب گذشته، چند نفر آن را خوانده‌اند؟ مُدل رفتار هم که هیچ. معنویت هم هیچ. اگر می‌بینید ما درس تشکیلات اسلامی می‌دهیم، نباید کتاب مدیریت، نوشته کینز را بخوانید. باید کتاب امام را بخوانیم. تشکیلات مورد نظر امام چیست؟ امام چگونه عمل کرده که می‌تواند جهان را بگیرد؟ ما در مورد این تشکیلات بحث داریم.

سؤال حضار: «مگر امام علی (ع)، مقبولیت داشت؟» پاسخ استاد: «نه».

سؤال: «پس چرا می‌گویید سه عنصر مدیریت؟ یعنی مدیر نبودند؟»

پاسخ استاد: «امام علی (ع) ذاتاً مدیر بود اما برای این که بتواند اِعمال مدیریت کنید باید این سه مورد را داشته باشید.» این که چه اتفاقاتی رقم بخورد که شما محبوبیت داشته باشید و چه اتفاقی بیفتد تا شما مقبولیت داشته باشید، را بعداً می‌گوییم چه کنیم که داشته باشیم. وقتی این موارد را عمل کردید، تعبیر حضرت آقا را انجام می‌دهیم. آقا می‌فرماید: «هر وقت شدم پیغمبر، آن وقت می‌توانم بگویم مخاطبم «صُمُّ بُکْمٌ عُمیُّ فَهَمَّ لَا یَعْقِلُونَ» است. تا وقتی من پیامبر نشده‌ام، مخاطب من «حَتَمَ اللّٰهُ عَلٰی قُلُوْبِهِمْ» نیست چون همیشه در بنای مدیریت اسلامی، مفهومی داریم به نام «ولایت پذیری و اطاعت پذیری».

سؤال حضار: «باتوجه به ماجرای امیرالمؤمنین (ع) با مالک اشتر و کمیل آیا مدیریت، امری ذاتی است؟» پاسخ استاد: «اگر ذاتی بود که امام (ع)، کمیل را مؤاخذه نمی‌کردند. مدیریت، ذاتی نیست. استعداد و ذات مثل زمین مستعد و غیرمستعد هستند، مثلاً زمین غیرمستعد در قم یا زمین مستعد در خوزستان. اما اگر زمین مستعد را هیچ عملیاتی انجام ندهید، یک جوانه هم به شما نمی‌دهد. اما شما در بدترین زمین عالم، عملیات انجام می‌دهید و از آن پسته می‌گیرید، زعفران می‌گیرید، گران‌ترین خوراکی‌های عالم را برایتان می‌گوییم، خیار و بادمجان که بماند! هر دوی استعداد و ذات می‌تواند به ثمر برسد ولی استعداد، عملیات و تلاش بیشتری می‌خواهد و به همین دلیل است که اگر استعداد ذاتی داشته باشید در آخرت

چند برابر هم مؤاخذه می شوید چون شما راحت تر می توانستید به آن فضای مطلوب برسید. همه می توانند به درجاتی از پیشرفت برسند اما باید روی خودشان کار کنند.

۵. هدف از تشکیلات و کار در اسلام: ۱- انجام کار توأم با ۲- تربیت و رشد افراد در تشکیلات.

برخی از فعالین تشکلی، یا کلاً تشکیلات را برای تربیت، تعطیل کرده اند و به کار فکر نمی کنند و یا برخی فقط به کار نگاه می کنند و نیرو می شود ابزار، وقتی نیرو استفاده شد، کنار گذاشته می شود. هر دو غلط است. پس، انجام کار توأم با تربیت و رشد در تشکیلات.

۶. دو شرط اساسی برای اندازه گیری کیفی عملکرد هر تشکیلات، انجام کار توأم با تربیت و رشد

در تشکیلات است. اگر بخواهم دانشگاه شما را رصد کنیم یا شما بخواهید تشکیلات ما را رصد کنید چه معیاری برای اندازه گیری قرار می دهید؟ این که برنامه ی کشوری می گیرد یا نمی گیرد؟ این که یادواره ی شهداء را بزرگ گرفته یا کوچک؟ این که چندصد نفر را راهیان نور برده؟ فقط اینها ملاک است؟ خیر.

(۱) کیفیت کار تمیز که در بخشی از کیفیت، کمیت هم نهفته است. چرا با بعضی از بسیجی ها که

صحبت می کنیم و می پرسیم چرا افراد بیشتری را راهیان نمی برید؟ می گوید کیفیت کار پایین می آید. گاهی اوقات کمیت، بخشی از کیفیت است. شما نمی توانید بگوئید ما ده نفر راهپیمایی می رویم ولی همین ده نفر، خوب و محکم «مرگ بر آمریکا» می گوئیم. بخشی از کیفیت، به کمیت بستگی دارد. کیفیت یک راهپیمایی زمانی بیشتر است که افراد بیشتری در آن وارد شوند. بخشی از کیفیت راهیان نور وابسته به کمیتی است که شرکت می کنند. حضرت آقا مشخصاً تصریح می کنند کار پُر حجم. پر حجم یعنی چه؟ یعنی یک اتوبوس ببریم راهیان (که البته نصفش شورای خودمان است) شما اسم این را کار جهادی می گذارید؟ یعنی اصلاً کمیت در اسلام لحاظ نشده؟ یعنی هدف گذاری ما این نیست که هشت میلیارد نفر جهان را مسلمان کنیم؟ انقلابی کنیم؟ شیعه کنیم؟ ولایی کنیم؟ هدف ما این نیست که کاخ سفید را حسینیه کنیم؟ البته که هست. کمیت، جزئی از اهداف ماست. اما نکته این جاست که کیفیت را فدای کمیت نمی کنیم.

۲) **رشد همه‌جانبه‌ی اعضا:** الآن بخواهیم تشکیلات تحت مدیریت من را رصد کنید باید برسید افرادی که با تشکیلات شما ارتباط دارند رشد کرده‌اند؟ منظور از رشد، رشد همه‌جانبه است که تعریف خواهیم کرد.

۷. رشد در بستری غیر از تشکیلات اصلاً رشد نیست، گنده‌شدن است! مثل خروسی که روز اول جوجه است، کم‌کم بزرگ و سنگین می‌شود، راه می‌رود ولی رشد نیست. این را بدانید، رشد در بستری غیر از تشکیلات اصلاً ممکن نیست. چون تا **سایش و اصطکاک فکری** برای شما اتفاق نیفتد، تا یک **نظر مخالف** در تشکیلات برای شما نباشد، تا زمانی که نتوانید نظر مخالفت را **تحمل** کنید، رشد برای شما محقق نمی‌شود فقط گنده می‌شوید.

سؤال: «ما جاهای دیگری هم با مردم، ارتباط و تعامل داریم.» جواب: «بله اما آن‌جا، **انتخاب‌گر** هستید. یعنی اگر از یک مغازه‌دار خوششان نیاید می‌توانید از یک مغازه‌دار دیگر خرید کنید، یا ماشین‌تان را در یک تعمیرگاه دیگر برای تعمیر ببرید. اما چند بستر هست که رشد زیادی در آن است: «**رفاقت، تشکیلات، ازدواج**». شبیه‌ترین عرصه به ازدواج، عرصه‌های رفاقت و تشکیلات است. در ازدواج، شما نمی‌توانید هر روز همسران را عوض کنید، پس قطعاً کسی در ازدواج موفق‌تر است که در عالم رفاقت، موفق است. اگر رفاقت بلد نیستید، ازدواج هم نکنید. وقتی رفاقت بلد نیستید چطور می‌خواهید زندگی کنید؟ تو هر روز رفاقت را عوض می‌کنی ولی در ازدواج نمی‌توانی هر روز همسرت را عوض کنی! وقتی یک مشکلی پیدا کردی، هنوز قدرت صبر و هضم‌نداری، چطور می‌خواهی ازدواج موفق داشته باشی؟ اگر ویژگی‌های یک رفاقت موفق و یک ازدواج موفق را بررسی کنیم، می‌بینیم حدود ۹۹ درصد از ویژگی‌ها در هر دو مورد، مشترک است. **تشکیلات**، آینده‌ی زندگی شما را هم می‌سازد.

۸. مدل حرکت در تشکیلات اسلامی، حرکت جهادی است.

۹. حرکت جهادی چیست؟ کار جهادی قطعاً متفاوت است. در برخی موارد فرد دارد کار می‌کند و می‌بینیم کارش بسیار مشابه همان مجموعه‌ای است که **بی‌دین** است و در کنار او کار می‌کند. این کار، کار جهادی نیست، این زندگی، زندگی جهادی نیست. اگر دیدید همان قدری می‌خورید که آن جوان بی‌دین یا جوان معاند می‌خورد، در زندگی‌تان شک کنید. اگر همان قدری می‌خواهید که دیگران

می‌خوانند، در زندگی‌تان شک کنید. اگر ملاک‌ها و معیارهای انتخاب رشته‌ی ما، با ملاک انتخاب رشته دیگران یکسان باشد، باید شک کنیم.

به بچه حزب‌اللهی می‌گوییم از کجا خریده‌های بسیج‌تان را می‌کنید؟ می‌گوید: از جایی می‌خریم که ارزان‌تر باشد. می‌گوییم: کجا؟ می‌گوید: هایپر استار. می‌پرسیم ۱۲۴۰۰۰ تا پیامبر، ۱۲ امام، ۱۴ معصوم، همه هم با زجر از دنیا رفتند، روایت داریم که «هیچ پیامبری نیامد مگر این که به مرگ طبیعی از دنیا نرفت» (یعنی با زجر شهید شدند) که من و شمای انقلابی با معیاری که **غروب**، تصمیم می‌گیرد، تصمیم بگیریم؟ یعنی اگر یک کافر بیاورید که اسم اسلام را هم نشنیده، او با معیاری غیر از ارزانی خرید می‌کند؟ همین؟ یعنی پیامبرانی که آمدند، برای خرید من و شما هیچ ملاک و معیاری معرفی نکردند؟ پس ما چه دینی داریم؟ چقدر ما شبیه هستیم به پیامبران؟ پس **دقت** کنید، **کار جهادی** لازم است. بحث، فقط تشکیلات نیست، منظورم هر حرکت جهادی است؛ یعنی اگر همه‌ی دنیا یک **دوره‌ی آموزشی** را با صد میلیون تومان برگزار می‌کنند، شما باید بتوانید با پنجاه میلیون تومان برگزار کنید، در غیر این صورت کار جهادی نکرده‌اید. اگر همه با n نفر بر علیه m نفر می‌جنگند و پیروزند، ما باید با n منهای k نفر بتوانیم در همان جنگ پیروز شویم و **گرنه کار جهادی نکرده‌ایم**. اگر همه‌ی مردم با ۲۵ لقمه غذا سیر می‌شوند و بچه حزب‌اللهی با ۲۰ لقمه سیر نشود، مشکل دارد.

حضرت آقا فرمودند: «باید **خروجی** غالب **دانشگاه‌های ما**، نه به نحو استثناء بلکه به نحو قاعده، **چمران** باشد.» چمران کسی بود که وقتی ترکش خمپاره به پایش خورد، خطاب به پایش گفت: «پا، نمی‌فهمی که به تو نیاز دارم؟ خون، نیا!» دست روی پایش کشید، خون نیامد، این چمران است، آن وقت بچه بسیجی ما غذایش از ۱۲ ظهر می‌شود ۱۲:۳۰ می‌گوید: «نمی‌توانم کار کنم!» می‌گوییم: «نیم ساعت گرسنگی بیشتر» می‌گوید: «نمی‌توانم، معده است. دست خودم نیست.» چمران، خونی که در رگ دارد، به دست خودش است. معده‌ی من و شما دست ما نیست که اجازه بگیرد یا نگیرد که گرسنه شود یا نشود؟ بچه حزب‌اللهی که معده‌اش گرسنه می‌شود و نگاه نکند ببیند که الآن اجازه دارم گرسنه شوم یا نه، این بچه حزب‌اللهی یک جای کارش می‌لنگد.

۱۰. کار جهادی به معنی فقط، **تیت** نیست. **دو شرط** برای **کار جهادی**، لازم است. **حُسن فاعلی** (نیت) و **حُسن فعلی** (مدل رفتار یا شیوه‌ی اجرای کار). طبق همین تقسیم‌بندی، ما می‌گوییم که هم راهیان نور

انقلابی داریم و هم **راهیان نور غیرانقلابی!** مگر راهیان نور غیرانقلابی هم داریم؟ بله. هیئت انقلابی و هیئت غیرانقلابی هم داریم. راهیان نوری که بجه ها را می‌بری، با پیراهن و شلوار خارجی و کفش خارجی، جای خارجی دم می‌کنی و به بسیجی‌ها می‌دهی، این انقلابی است؟ کاری که خلاف نظر و فرمان نائب امام زمان (عج) است، انقلابی است؟ کاری که با آن دل امام زمان (عج) را می‌شکنی، کار انقلابی است؟ حضرت آقا، ملت‌ساز از من و شما خواهش می‌کند که به سمت **کلاهی داخلی** بروید، ما در هیئت انقلابی‌مان در میکروفونی بخوانیم که آن طوری است، این انقلابی است؟ نیت قبول که برای شهدا کار می‌کنیم، اما **شیوهی کار** چه؟ از **نظام لیبرال** به نام هایپرستار، خرید می‌کنید، که دارد اقتصادهای خرد را له می‌کند و **اقتصاد کلان تک‌قطبی** به وجود می‌آورد، انقلابی است؟ فرض کنیم که **حُسن فاعلی** را داریم، اما **حُسن فعلی** چه؟ خیلی جاها شیوهی اجرای کارمان، **انقلابی نیست**.

۱۱. مبنای تمام کارها در مدیریت جهادی، تعهد و اعتماد دوطرفه است. یعنی هم مسئول به نیرو

و هم نیرو به مسئول. اگر گفتیم مبنای تعهد و اعتماد است، یک امری واجب می‌شود به نام **تربیت**. پس بدون در نظر گرفتن تربیت، نمی‌توان کار جهادی کرد.

سؤال حضار: «برخی معتقدند که اگر کسی بیشتر غذا بخورد، بهتر و با توان بیشتر می‌تواند کار کند و یا اصطلاحاً خون، بیشتر به مغزش می‌رسد. در مورد خواب و سایر موارد هم این مورد صدق می‌کند اما شما معتقدید که حزب‌اللهی باید اول به فکر کار باشد و بعد به فکر خوراک و خوابش باشد یا مثلاً کسی که تا آخرین قطره‌ی خون خود بجنگد؛ به این، کار جهادی می‌گویند. این تعارض را چطور پاسخ می‌دهید؟»

پاسخ استاد: «ما در هر امری **افراط و تفریط** داریم؛ حتی در کار و درس و زندگی. بحث ما این نیست که خط افراط و تفریط را پیش بگیریم. در مورد خط صحیح، صحبت می‌کنیم. در **بایدها و نبایدهای تشکیلاتی** وقتی از حرکت جهادی صحبت می‌کنیم، به معنی **حذف چهار عنصر** در کار است: «**زمان، مکان، جسم، امکانات**». نه فقط در عرصه‌ی کار، در عرصه‌ی درس، در عرصه‌ی زندگی و... اصلاً این‌طور نیست که حزب‌اللهی، اهل افراط و تفریط باشد. در اسلام داریم در مواردی مانند صدقه‌دادن هم نباید افراط و تفریط داشته باشیم. افراط و تفریط به کنار، **سبک زندگی بجه حزب‌اللهی** این است که خورد و خوراکش به **اندازه‌ی نیاز** است.

یک بحثی داریم به نام **اسلام حداکثری**، که می‌گوییم مبنای امکانات در اسلام چیست؟ مبنای خوردن و خوابیدن چیست؟ اگر لقمه‌ای غذا خوردید که به واسطه‌ی نیرویی که از خوردن غذا بدست می‌آورد، توانستید بیشتر به اسلام و مسلمین خدمت کنید (در همه‌ی موارد مشابه هم چنین مبنایی وجود دارد: زندگی و درس و غیره)، این لقمه مصداق حقیقی **غذای اسلامی** است. ولی اگر غذایی خوردید که به وسیله‌ی آن فقط راحتی شما زیاد شد، خواب شما بیخود و بی‌جهت بیشتر شد، که خلاف نیاز بدن بوده، غذایی خوردی که از سنگینی غذا مجبور شدی سه ساعت هم بعد از غذا بخوابی، این لقمه با لقمه‌ی قبلی، که برای نیروگرفتن بود، متفاوت است. این غذا، غذای اسلامی نیست. منظور ما از کم‌خوردن، همین است. بحث افراط و تفریط نیست، حرف داریم در این قضیه. در حرکت جهادی، حرکت به مفهوم اعتدال است. **اعتدال**، بین حق و باطل راه رفتن نیست، بین حق و باطل راه رفتن، **التقاط** است. اعتدال، بین **افراط و تفریط** حرکت کردن است. یعنی **حقیقت**. برخی اعتدال را، التقاط معنی می‌کنند، یعنی نه بسیجی باشی و نه ضدانقلاب و این مصداق التقاط است. اما اعتدال یعنی نه افراط نه تفریط، در مسیر صحیح و نه در هر مسیری.

سؤال حضار: «بحثی که حضرت آقا در مورد اقتصاد مقاومتی دارند، آیا به معنی این است که مثلاً غذا فقط نان و پنیر بخوریم؟»

پاسخ استاد: «چه کسی گفته منظور آقا این است؟! این، غلط است. چه کسی به شما گفته اقتصاد مقاومتی یعنی اقتصاد ریاضتی؟ متأسفانه در ذهن مردم، اقتصاد مقاومتی به معنای اقتصاد ریاضتی است. اقتصاد مقاومتی یعنی شغل بیشتر، یعنی درآمد خانواده‌ها بیشتر شود. اقتصاد مقاومتی یعنی طوری کار کنید که توان درآمدی خانواده، افزایش پیدا کند. مثال اقتصاد مقاومتی، اصلاً نان و پنیر خوردن نیست. چه کسی به شما گفته همیشه نان و پنیر بخوری تا در آخرت به شما ثواب بدهند؟! این تفکر، غلط است. در هیچ جای اندیشه‌های امام و حضرت آقا، از اقتصاد مقاومتی این تعابیر را برداشت نمی‌کنیم. امام می‌فرمایند: در شرایط خاص، ما باید مقداری از احتیاجات‌مان را **به‌خاطر اسلام**، کنار بگذاریم. این، در **شرایط خاص** است، به صورت عمومی اصلاً این قضایا نیست. به‌خاطر اسلام، انسان باید جانش را هم فدا کند. به‌خاطر اسلام باید خانواده‌مان را هم فدا کنیم. «بِأَبِي أَنْتَ وَأُمِّي وَنَفْسِي وَأَهْلِي وَمَالِي وَ عَسْرَتِي». اصلاً بحث این نیست، ولی در شرایط عادی، متفاوت است، این، برای شرایط خاص است.

سؤال حضار: «پس این که شما می‌فرمایید، یک حزب الهی می‌تواند به فکر یک زندگی خوب باشد، در عین حالی که یک حزب الهی عالی هم باشد، چطور قابل جمع است؟»

پاسخ استاد: «اول باید ببینیم تعریف شما از خانه‌ی خوب چیست؟»

سؤال حضار: «یک بچه حزب الهی با چنین شرایطی می‌تواند در چنین خانه‌ی زندگی کند؟»

پاسخ استاد: «نه، مبنای بچه حزب الهی را در اسلام حداکثری باید گوش دهید، مفصل است. مبنای اضافه کردن به امکانات، لازم بودن آن امکان است. مبنای لزوم آن امکان است. یعنی اگر لازم است، شما باید یک مازیک بخرید ولی اگر نتوانستید لزوم آن را ثابت کنید، نباید بخرید.»

در اسلام، اصلاً شما مُحَرَّر به انتخاب نیستید. شما مُحَرَّر به انتخاب بین واجب و عدم واجب هستید، باید اثبات کنید که مثلاً لازم است نوشابه بخورید، اگر نتوانستید، نباید نوشابه بخورید. حق انجامش را ندارید. انسان در اسلام حداکثری فقط بر مبنای تکلیف، عمل می‌کند و تکلیف یعنی باید و نباید. در اسلام معمولی، ما پنج حکم داریم: حرام، مکروه، مباح، مستحب، واجب. اما در اسلام حداکثری فقط دو حکم داریم، باید، نباید. یا باید مسئولیت قبول کنید یا نباید؟ باید الآن بخواهید یا نباید بخواهید. اختیاری ندارید یعنی دوست دارم بخوابم مطرح نیست، در احکام معمولی، مطرح است اما در اسلام حداکثری مطرح نیست. اگر نمی‌توانید بایدها و نبایدها را اجرا کنید، مسئولیت و به تبع آن اسلام حداکثری را کنار بگذارید و به دنبال اسلام معمولی باشید. اینها در اندیشه‌های اسلام ناب و حضرت آقا است، در اندیشه‌های آقای بهجت است. آقای بهجت می‌فرمایند: تمام بدبختی مسلمانان از آن جا شروع شد که احکام اسلام را برای مردم، پنج دسته کردیم. احکام این است، باید یا نباید. من ماشین لازم دارم یا ندارم؟ فرض کنید من شهید مطهری هستم، چون می‌خواهم به اسلام، خدمت بیشتری کنم، بر من شهید مطهری لازم است که بروم و بنز بخرم. یکی از دلایلی که گروه فرقان، شهید مطهری را ترور کرد، همین بود. گفتند: «هیچ کس، هیچ چیز ندارد، وضعیت اقتصادی بد است و تو در این شرایط بنز خریده‌ای؟!». شهید مطهری می‌گفت: این بنز برای رفاه طلبی من نیست، برای این است که بتوانم شهرها و استان‌های بیشتری بروم و از انقلاب، دفاع کنم. شهید مطهری بنز می‌خرد چون واجب است ولی برای رفاه شخصی نیست، ملاکش خدمت بیشتر به اسلام است. خدمت حقیقی نه توجیه، فرض ما این است که الآن قیامت است و خداوند ما را محاکمه می‌کند، خداوند می‌پرسد: این خانه را خریدی خدمت به اسلام بیشتر شد؟ بله. مصداق صحیح کار اسلامی بوده اصلاً متراژ خانه مهم نیست. اما اگر خانه‌ای بخرید که فقط ۲۰ متر

است اما از فردا رفاه شما بیشتر شود و خدمت کمتری برای مردم انجام دهید، دردمندی شما کمتر شود، این مصداق **غیراسلامی** است. همانطور که در قیامت **دلیل قانع کننده** لازم است اینجا هم دلیل قانع کننده لازم است.

این که من الآن بفهمم وظیفه‌ام این است که در این اردو، شرکت کنم یا در فلان هیئت باشم و یا بروم برای خانه نان بخرم، **تشخیص** این، از عمل به تشخیصی که داده‌ام، سخت‌تر است. همیشه **ملاک**، مهم است چون تشخیص کار اصلی، سخت است. اگر بخواهم دوره بیایم، اتوبوس سوار می‌شوم و به این‌جا می‌آیم. اگر بخواهم نان بخرم، در صف نانوايي می‌ایستم، اگر بخواهم فلان هیئت بروم، از فلان مسیر می‌روم؛ **عمل کردن** راحت است، اما تشخیص این که در کدام یک باشم سخت است. خداوند، **تکلیف** را به عهده‌ی **مکلف** گذاشته است. به‌خاطر همین هم از خود فرد در قیامت، جواب پس می‌گیرند. غیر از جاهایی که احکام حکومتی است یا دستور ولی فقیه است. با تمام توجیهاتی که ممکن است وجود داشته باشد. حضرت آقا مقام معظم رهبری می‌فرمایند: «شنیده‌ام طلبه‌ها ماشین (برای مثال ۲۰۰ میلیونی) سوار می‌شوند، حرام است این حرکت‌ها». یعنی این‌جا حکم شده، تشخیص من و شما نیست. یا مثلاً من الآن می‌خواهم قرآن بخوانم، حضرت آقا دستور می‌دهند قرآن‌ها را جمع کنید جای قرآن در جبهه است، اینجا باید دستور را اجرا کنم. جایی که حکم داریم، مشخص است اما جایی که حکم نداریم، به اختیار خود ماست و باید اطلاعات مان را بالا ببریم، تفکر و تعقل کنیم، **مبانی** را بشناسیم تا بتوانیم **تصمیم** بگیریم.

سؤال حضار: «**ساده زیستی** یعنی فقر؟»

پاسخ استاد: «این از بی‌غرضگی ماست. ما دانشجو هستیم و دانشجو باید فنی صحبت کند. اگر شما در یک محفل گفتید ساده‌زیستی مساوی است با فقر یعنی تمام اسلام را زیر سؤال برده‌اید. اگر این را گفتید یعنی ساده‌زیستی اصلاً ارزشی ندارد. آیا در زمان امیرالمؤمنین (ع)، فقیرتر از ایشان وجود نداشت؟ قطعاً بود. مگر نشنیده‌اید که امیرالمؤمنین (ع)، نان و نمک به دوش می‌کشید و برای فقرا می‌برد؟ این، یعنی فقیرتر از ایشان هم وجود داشت. چرا ساده‌زیستی امام علی (ع) در اسلام، زینت است؟ چرا ساده‌زیستی فقیرتر از ایشان، زینت نشده؟ یعنی در تاریخ کسی نبوده وصله‌ی کفشش بیشتر از حضرت باشد؟ قطعاً بوده. اما ساده‌زیستی یعنی علیرغم توانایی، **قناعت** را انتخاب کنید. اگر من بتوانم پادشاهانه زندگی کنم، کفشم وصله داشته باشد هنر نیست چون قدرت خرید ندارم و مجبورم که کفش وصله‌دار استفاده کنم اما اگر بتوانم کفش نو بخرم ولی نخرم، این هنر است. امیرالمؤمنین (ع) می‌توانست لباس شاهانه بپوشد، اما به

انتخاب خود نپوشید، این هنر است. پس فرد مسلمان، بی‌غرضه نیست. اسلام نمی‌گوید بی‌غرضه باش. به همین دلیل از ویژگی‌های حکومت حضرت مهدی (عج) این است که حکومت علوی و اسلامی، حکومتی قوی است اما نه رفاه‌زده. اسلام با امکانات، مخالف نیست. اسلام بسیار غنی است اما رفاه‌زده نیست. مسلمان قانع است، قانع یعنی به حد **ضرورت** و به حد **کفایت**. ما انسان بی‌غرضه در اسلام داریم، کسی که غرضه ندارد خودش را غنی کند اما این که بی‌غرضه بودن در اسلام است، چنین چیزی و چنین مفهومی در اسلام نداریم.

۱۲. گفتیم مبنای تمام کارها در مدیریت جهادی، تعهد و اعتماد دوطرفه است. وقتی مبنا تعهد و اعتماد دوطرفه است، قطعاً شما به مفهوم **تربیت**، احتیاج پیدا می‌کنید. پس حتماً در جزیی از کار تشکیلاتی، مفهومی به نام تربیت، مستتر است. نمی‌توانید بگویید من کار تشکیلاتی می‌کنم ولی کار تربیتی نمی‌کنم. نمی‌توانی چون مبنای تشکیلات، **کار دوطرفه** است. تعهد است. برای مثال، یکی از ویژگی‌های تشکیلات اسلامی این است که **بسیار کم قانون** است. مثال: شما می‌خواهید خرید کنید در ساختاری تشکیلاتی مثل بسیج، که انقلابی‌ترین ساختارهاست اما بعضی از ساختارهایش انقلابی نیست. ۲۰ تا عامل برای شما قرار می‌دهند و ۱۰۰ برگ توضیح که شما خرید را چطور انجام دهید، از چندجا قیمت بگیرید در پاکت در بسته بیاورید، پیش فاکتور بیاور و پس فاکتور بیاور. وقتی من به شما می‌گویم برو فاکتور بیاور یعنی من به فروشنده، بیشتر از شما که مسئول خریدم هستی اعتماد دارم، مفهومی غیر از این دارد؟ حالا می‌خواهید «**اعتماد به اعضا**» را در تشکیلات، وارد کنیم یعنی به مسئول خرید بگوییم خودت برو بسنج و ارزان‌ترین چیزی که در بازار پیدا می‌شود را بخر. اینجا **تعهد** مسئول خرید لازم است و تا **تربیت** نشده باشد **تعهد** هم ندارد. اگر تعهد دارد پس این فرد تربیت شده است. شما نمی‌توانید به هر کسی رسیدید بگویید برو فلان چیز را بخر، ممکن است دزدی کند، باید تعهد داشته باشد.

۱۳. **سیاست تربیت در اسلام چیست؟ تربیت ابتدایی** به جای **نظارت پایانی** است. البته این اصلاً به معنی صفر کردن نظارت نیست بلکه به این معناست که اشتباه ما این است که همه‌ی تلاش‌مان را روی نظارت گذاشته‌ایم، در صورتی که باید ابتدا، تربیت کنیم و آموزش دهیم و سپس به عضو مورد نظر، کار بسپاریم که در این صورت نظارت کمتری، نیازمند است. اگر به اندازه‌ی یک دهم از آن مقدار تلاشی که برای نظارت می‌کنیم را روی تربیت می‌گذاشتیم، مقدار تلاشی که برای نظارت لازم است بسیار پایین

می‌آمد. وقتی شما به رفیقت مطمئنی که مثلاً برای شما یک گوشی بخرد، با توجه به این که می‌دانی، خوبی تو را می‌خواهد، انصافاً برای چنین فردی ناظر می‌گذاری؟ چنین کسی می‌داند که سراغ چند مغازه می‌رود و بهترین گوشی با بهترین قیمت را برای شما می‌خرد، پس شما نیازی نیست، نظارت خاصی بر این فرد داشته باشید. هرچقدر **تربیت** را **بیشتر** کنید می‌توانید **نظارت** را **کمتر** کنید و یا حتی به صفر برسانید. این که تربیت می‌تواند نظارت را صفر کند، به معنی این نیست که وقتی مختصر تربیتی اتفاق افتاد، نظارت حذف شود. اگر تربیت، عالی بود و نیازی به نظارت نبود، نظارت به صفر می‌رسد نه اینکه با مختصر تربیتی، نظارت برداشته شود.

سؤال حضار: «فرد که یک روزه تربیت نمی‌شود، باید برای تربیت فرد، وقت بگذاریم.»

پاسخ استاد: «درست است، اما **نحوه تربیت** را می‌گوییم. در همان ابتدای امر که فرد وارد تشکیلات شده که همه چیز را در اختیار او نمی‌گذاریم، تربیت لازم است.»

سؤال حضار: «در مورد تربیت، صحبت کردیم که نظارت به وسیله‌ی آن، ممکن است به صفر برسد، مصداقش اربعین می‌شود؟ این که همه در مسیر، موکب زده‌اند و کسی نظارت نمی‌کند اما این افراد کارشان را به خوبی انجام می‌دهند؟»

پاسخ استاد: «البته که هست. خیلی جاها مصداق می‌توانیم بیاوریم. اربعین یک مصداق است. یک تربیتی داریم به نام **تربیت شهدایی**. در دفاع مقدس، ۹۹ درصد این مواردی که می‌گوییم، خودبخود اتفاق می‌افتاد. نه این که عالمانه نبود؛ امام، عالمانه دارد تربیت می‌کند. نه فقط در اربعین، بسیاری از عرصه‌ها در زندگی اتفاق می‌افتد ولی متأسفانه به **تشکیلات** که می‌رسیم، این‌ها را لحاظ نمی‌کنیم.»

۱۴. اساس تربیت در اسلام، مبتنی بر محبتِ سخت و سازنده است. نه فقط محبت، محبتِ سخت

است که اساس تربیت است یعنی رفاقت مثل گریس بین چرخ دنده‌های سنگین **کار تشکیلاتی** است. تشکیلات، **بدون رفاقت** نمی‌شود. تشکیلات، **سایش** دارد. پس اگر تشکیلات، توأم با رفاقت نباشد، حتی پنج دقیقه هم این تشکیلات، دوام نمی‌آورد. **رابطه‌ی امام با امت**، یک رابطه‌ای است که بسیار زیاد، مبتنی بر **محبت** است. تا شمای مسئول، عاشق نیروهای تان نباشید، تا نیروی تان عاشق شما نباشد، نمی‌شود. گفتیم **محبتِ سخت** و سازنده، چرا **محبتِ سخت**؟ این قرتی‌بازی‌هایی که هر پیامی می‌فرستید آخرش ده بیست تا قلب می‌گذارید، منظور این نیست! منظور **محبتی** است مثل **محبت پدر و مادر** نسبت به

فرزند. پدر براساس محبت، بچه را منع می‌کند، تنبیه می‌کند، پزشک حقیقی براساس محبت، شکم را پاره می‌کند. قصاص و دیه در اسلام براساس محبت خداوند است که در آخرت صدبرابر مجازات نبینی، بار گناه را سبک می‌کند، این یعنی **محبت سخت**. اگر رفیق شما کم آورده، گاهی به او روحیه می‌دهید و با محبت با او رفتار می‌کنید اما گاهی تشر می‌زنید. منظور از محبت سخت، همین تشرهاست. در بخش اجرایی، هر کدام از این اصول را اجرا نکنید، جواب نمی‌گیرد.

۱۵. مدل و شیوهی تربیت در اسلام ایجاد مقتضی، رفع مانع و اختیاردادن به اعضاء است.

ایجاد مقتضی یعنی زمینه را برای خوب بودن یک نفر فراهم کنیم. مثلاً اگر کسی می‌خواهد به مشهد برود، باید برای او وسیله فراهم کنیم. **رفع مانع** یعنی مشکلی بر سر راه او برای رفتن مثلاً به مشهد نباشد، دست‌انداز و چاله‌ها و... را برای او حل کنیم. **اختیار**؛ اگر اختیار به فرد ندهید، **تربیت**، حاصل نشده، مثلاً می‌گوییم ساعت ۱۰ در تشکیلات جلسه داریم، اگر سر ساعت نیامدی ۱۰۰,۰۰۰ تومان از حقوق تو کم می‌شود. اینجا فرد را مختار گذاشته‌ایم. می‌توانیم بگوییم کار ما، تربیتی نیست؟ به نکات قبلی برمی‌گردیم، از ویژگی‌های تشکیلات این است که کم‌قانون است. برای مثال مرخصی، چقدر در سازمان‌ها پیوست دارد؟ کافی است فقط آئین‌نامه‌ی مرخصی یک سازمان را بررسی کنید. اگر زیر ۱۰۰ برگه‌ی A4 بود، بگویید. در آئین‌نامه تعریف می‌کند که شما در ماه، فلان روز مرخصی استحقاقی، فلان روز مرخصی استعلاجی و فلان روز مرخصی تشویقی دارید و سپس هر کدام را صد ماده و تبصره می‌آورد که فرد بتواند مرخصی برود.

در حالی که فقط می‌توانستیم این کلمه را بگوئیم (شاید در تشکیلات کلان نتوانیم پیاده کنیم اما در تشکیلات کوچک می‌توانیم انجام دهیم)، اگر اینجا نیستی پس قطعاً از نگاه مسئول، یک جای مهمتری هستی پس اگر لازم است اینجا نباش و اگر لازم نیست اینجا باش. با وجود این جمله، حتی یک خط قانون را هم نمی‌خواهید. البته **کار تربیتی** را هم در کنار **اختیاردادن به فرد**، پیگیری می‌کنیم. چرا می‌توانیم این حرف را بزنیم؟ چون طرف، **متعهد** است. به **افراد عادی** نمی‌توان این را گفت. اگر متعهد نباشد، سوءاستفاده می‌کند. اگر **اختیار** ندهیم، کار تربیتی اصلاً رقم نخورده است.

سؤال حضار: «گاهی در تشکیلات می‌بینیم که رفاقت بیش از اندازه است.»

پاسخ استاد: «من مصداقی نگفتم. نگفتم با نیرو بخند یا نخند، بنشین یا نشین. **رفاقت برای ساختن نیرو است.**»

به نظر من حرام است کسی کار تشکیلاتی بکند اگر کتاب «**دوستی در اسلام و سنت**» از مؤسسه‌ی دارالحدیث آیت الله ری‌شهری را نخواند. این که می‌گویم حرام است چون خواندن این کتاب، خیلی خیلی لازم است. این کتاب فقط متن آیات و روایات است و هیچ توضیحی ندارد، اندازه‌ی فیزیکی کتاب به اندازه‌ی قرآن است. عموماً این کارهایی که بین ماست **رفاقت نیست**، دلکک بازی است! رفاقت خیلی سخت است. یک رفیقی داریم، خیلی با هم رفیق هستیم، این فرد یک حدیث از پیامبر(ص) آورده بود حدود ۲۶ تا از خصوصیات رفیق را از قول پیامبر(ص) در این حدیث می‌خواند، خیلی با افتخار آن خصوصیتی که داشتیم با این رفیقم را علامت زدم، کلاً از ۲۶ تا خصوصیت، ۳ تا را علامت زدیم! من که خیلی ادعای رفاقت صحیح و اسلامی داشتم، فقط سه تا را توانستم بزنم. اگر فقط کمی معنای رفاقت را درک کنیم، جرأت نمی‌کنیم که بگوییم رفیق یکدیگر هستیم. **رفاقت**، یک **مسئولیت** است. چند نفر برای رفاقت احساس مسئولیت می‌کنند؟ اکثراً در رفاقت به دنبال این هستند که از طرف مقابل، نفع و سودی ببرند، نه فقط نفع مادی، منظور ما نفع معنوی هم هست. اشکالی ندارد. اما احساس نمی‌کند که نسبت به طرف مقابل هم مسئولیتی دارد. رفاقت، بار است، مسئولیت است. هفت قدم با یکدیگر راه بروید اولین حق و حقوق رفاقت ایجاد می‌شود. بعد از چهار سال رفاقت در دانشگاه که بماند.

سؤال حضار: «همان‌طور که اول انقلاب همه چیز خوب بود و بعد برخی گرفتار فساد شدند، یا برخی جوگیر شدند، تشکیلات هم همین است، بعد از مدتی بعضی از مسئولین، جوگیر می‌شوند!»

پاسخ استاد: «وارد بحث تشکیلات نشده‌ایم، فعلاً بحث روی مبنای تشکیلات است. اگر این مواردی را که در کار تشکیلاتی، عرض می‌کنیم، کامل و به درستی انجام دهید، جوگیر نمی‌شوید.» چند درصد این مواردی را که عرض می‌کنیم در تشکیلات انجام می‌دهید؟ این آسیب‌ها به دلیل رعایت نکردن مبانی تشکیلات و رفتار تشکیلاتی است. هرچقدر این موارد را ذکر کنیم و انجام دهیم، آسیب‌ها خیلی کم می‌شود اما به صفر نمی‌رسد.

سؤال حضار: «شخص جوگیر در تشکیلات، فکر می‌کند اگر او نباشد، تشکیلات بدون او می‌خواهد.» پاسخ استاد: «اشتباه است. اگر بخواهید تشکیلات اسلامی داشته باشید، باید ۱۷۰ عملیات تکمیلی انجام دهید تا به آن تشکیلات اسلامی بگویند.» ۱۷۰ عملیات انجام دهید و ببینید که این طور می‌شود؟ برای مثال یک نفر می‌گوید: من به فرزندم، محبت کردم اما لوس شد. از او می‌پرسم، در حین محبت کردن، مسئولیت‌پذیری را هم به او آموختی؟ می‌گوید: نه. اگر اسلام می‌گوید به فرزندت بیشترین محبت را داشته باش. از طرفی هم از مسئولیت‌پذیری، صحبت می‌کند. یعنی این دو مورد باید در کنار هم برای فرزند اتفاق بیفتد تا مشکلی پیش نیاید. اگر به فرزند، محبت کنیم اما مسئولیت‌پذیری از او نخواهیم، فرزند لوس، تربیت می‌شود. ما رسالت خودمان را درمورد تشکیلات، انجام نداده‌ایم و این آسیب‌هایی که به وجود آمده به همین دلیل است.

۱۱. سیستم تربیت در اسلام، هویت‌بخشی است. نهایت و حداکثر اسلام، مدیر اسلامی است.

پایین تر که بیایم، می‌رسیم به حداقل اسلام که شهادتین است. از اسلام که پایین تر بیایم به انسانیت می‌رسیم. انسانیت مبتنی بر عقل است. اسلامیت مبتنی بر وحی است. انسانیت، اساس اسلام است. اگر کسی مرحله‌ی انسانیت را به خوبی، پشت سرنگذارد اصلاً راهی برای او به اسلام، باز نمی‌شود.

هویت‌بخشی، انسانیت انسان را تکمیل می‌کند برای ورود به اسلام. هویت «سخت‌افزارِ اسلامیت» است. همه‌ی شما گوشی هوشمند دارید. روی هر گوشی هم تعدادی نرم‌افزار نصب شده، از تلگرام و توئیتر و اینستاگرام و واتساپ و... گرفته تا بادصبا و قرآن و مفاتیح و... اینها نرم‌افزار است. این نرم‌افزارها روی یک سیستم عامل، نصب می‌شود. زمانی که شما می‌خواهید یک نرم‌افزار را روی گوشی‌تان، نصب کنید از شما می‌پرسد که نسخه‌ی اندروید می‌خواهید یا نسخه‌ی iOS؟ پس سیستم عامل، مهم است.

سیستم عامل، اسلام است. آیا هر برنامه‌ای روی هر سیستم عاملی نصب می‌شود؟ نه. پس کار انقلابی را براساس غیراسلام نمی‌توان انجام داد. هنوز سیستم عامل خیلی از ما ایراد دارد. سیستم عامل انقلاب اسلامی را درک نکرده‌ایم، سراغ کار انقلابی می‌رویم، خُب چپ می‌کنیم! از عدالت‌خواهی در اسلام چه چیزی بالاتر داریم؟ پیامبر(ص) برای برقراری عدالت بین مردم، مبعوث شدند. بچه حزب الهی دست به عدالت می‌زند، چپ می‌کند! چون سیستم عاملش انقلاب اسلامی نبود. در ویژگی‌های هویت خیلی لنگ هستیم. ۱۱۳۰ کلیدواژه حضرت آقا درمورد هویت دارند، تا حالا دیده‌اید؟ یعنی ۱۱۳۰-جمله، ۱۱۳۰

پاراگراف یعنی ۱۱۳۰ سخنرانی. ایشان مُدل به من و شما دادند. امام چه کار کرد که آدم‌های چاقوکش، یهو شدند شاهرخ و طیب؟ خُب این یک مُدل است. چرا ما این مُدل را جلو نمی‌بریم؟ روی هویت‌بخشی کار کرده‌ایم؟ ۳۱ ویژگی برای انسان با هویت پیدا کرده‌ایم. چندتا از این ویژگی‌ها در من و شما هست؟ تازه، هویت سخت‌افزار است که سیستم عامل **انقلاب اسلامی** روی ما نصب شود، بعد بالا برویم تا **مدیر اسلامی** شویم.

اگر این ۲۰ مورد نکته‌ی تشکیلاتی را ندانیم، پازل کار تشکیلاتی در ذهن ما شکل نمی‌گیرد. یعنی نمی‌دانیم چرا استاد، وسط کار تشکیلاتی به سراغ هویت می‌رود، هویت چه کار دارد با کار تشکیلاتی؟ می‌خواهیم آدم تربیت کنیم تا فقط کار بکشیم! یعنی اگر بخواهد **یک سیر برای تربیت** شکل بگیرد اول باید **هویت**، درست شود.

نکته: ما نیرو تربیت نمی‌کنیم تا فقط گوشه‌ی طاقچه بگذاریم و به او نگاه کنیم! آدم تربیت می‌کنیم تا کار انجام شود. ابزار آن کار در غرب، هر چیزی است حتی اگر او را حذف کنیم، حتی عدم تربیت این فرد، حتی اگر رُبات را جایگزین او کنیم، ولی ابزار آن کار در اسلام، انسان است. می‌خواهیم کار انجام دهیم نه این که او را تربیت کنیم و رهایش کنیم. برای چه باید او را تربیت کنیم؟ می‌خواهیم مدیر تربیت کنیم، می‌خواهیم کار انقلاب اسلامی را انجام دهیم، می‌خواهیم ظهور را رقم بزنیم، بیکار نیستیم که نیرو تربیت کنیم. یا کار می‌توانیم انسان را تربیت کنیم، بدون کار که نمی‌توانیم.

۱۷. مُدل تربیت، تصحیح جزئی رفتار نیست، مثلاً اگر در تشکیلات دیدید که رفیق شما بی‌نظم است، قرار نیست با او بحث کنید یا یک نفر موسیقی گوش می‌کند، اگر حلال‌ترین موسیقی را گوش کنید، نمی‌توانید برای دیگران کار تربیتی کنید. اگر من و شما موسیقی را حلال یا حرام کردیم و وقتمان را به‌خاطر موسیقی به بطالت گذرانیم، نمی‌توانیم با افراد با ادبیات حلال و حرام صحبت کنیم. من و شما بی‌سجی باید به «اسلام حداکثری» فکر کنیم یا در ادبیات حداقلی بمانیم؟ خودمان کجای کاریم؟ خودمان با هم چندچندیم؟ اول این را مشخص کنید. با هم نشستیم. بحث حلال و حرام می‌کنیم؟ جای بحث حلال و حرام این‌جاست؟ شما نیروی مخصوص این انقلابید یعنی واقعاً در این جلسه جای این است که برای خودمان پیرسیم نماز، حلال است یا حرام است؟! این سطح از بحث برای این جلسه مناسب است؟ یا باید یقه‌ی همدیگر را بگیریم که چرا نماز شب ما قضا می‌شود؟ در مقدمه‌ی بحث،

مشخص کردیم که سطح جلسه‌ی ما چیست. در این دوره، افرادی نشسته‌اند که **رئیس یک تشکیلات** هستند، مخاطبان ما سطح بالا هستند یعنی باید باشند. ما باید طبق این مخاطب، صحبت کنیم. مُدل تربیت، تصحیح جزئی رفتار نیست، مُدل **تصحیح ریل** است. وقتی یک نفر دانشجوی عادی کفِ دانشگاه از من و شما می‌پرسد که ورق، حلال است یا حرام است؟ یک زمانی با او پرسش و پاسخ دینی می‌کنی و برای او دلیل می‌آوری، که عموماً ۹۹٪ جواب نمی‌دهد! مگر کسی در جمهوری اسلامی نمی‌داند که این حلال است یا حرام؟ یا می‌خواهد مراد دست بیاندازد، یا می‌پرسد تا بهانه‌ای پیدا کند تا بگوید فلان حاج آقا گفت حلال است. خوش بینانه‌اش این است که وقت من و او، پُر شود. یعنی کسی با پرسیدن این سؤالات از این وَر به او نَوَر نمی‌شود و تغییر جهت اساسی در او شکل نمی‌گیرد. مُدل تعامل با این فرد چیست؟ باید **نگاه** او را به **زندگی**، عوض کرد.

گاهی شما ۱۵ دقیقه وقت دارید، می‌توانید در این زمان با ورق، حُکم بازی کنی، یا می‌توانی در این زمان یک فایل صوتی گوش بدهی و یاد بگیری که ۳۵٪ سرطان‌ها در ایران، سرطان معده است و سرطان دستگاه گوارشی که ۷۵٪ از آن بابت خوردن سبزیجات و میوه‌جات و صیفی‌جات است. می‌گوید ما که می‌دانیم میوه‌جات و سبزیجات خوب است، پس قضیه چیست؟ به‌خاطر شستشوی نادرست. یک‌سوم سرطان‌ها به‌دلیل عدم آگاهی است. ۱۵ دقیقه ورق بازی کنی یا ۱۵ دقیقه چیزی گوش دهی که زندگی‌ات را عوض کند؟ باید نگاه او را به سمتی ببری که معادله، حل کند، کدام‌یک برای زندگی او بهتر است؟ این، تصحیح ریل است. اگر ریل زندگی‌ها را عوض کردید، اوضاع به کلی، تغییر می‌کند. بسیاری از افرادی که با آنها مرتبط هستیم، یک بار به آنها نگفته‌ایم ورق، بازی کن یا نکن، موسیقی گوش بده یا نده، ولی می‌توانیم به او بگوییم که فایلی اقتصادی گوش بده که الان فلان دانشجوی در بهمان دانشگاه می‌خواست ترک تحصیل کند اما الان در همان دانشگاه سه نفر کارمند دارد. می‌توانید فایلی صوتی گوش دهید که می‌گوید ما ۳۶ شغل دانشجویی پیدا کرده‌ایم که با این‌ها شأن دانشجو حفظ می‌شود، وقت دانشجو حفظ می‌شود و درآمد خوبی دارد، می‌تواند فایل صوتی گوش بدهد که زندگی و آینده‌اش به‌وسیله‌ی آن، تغییر کند. می‌تواند یک دوره‌ی ۱۲ جلسه‌ای ویراستاری (دوره‌ی تقریباً رایگان زیر نظر اداره‌ی کل ارشادهای استان) شرکت کند و مدرک ویراستاری مُبتدی بگیرد. در وزارت ارشاد چقدر کتاب منتظر چاپ است که ویراستاری نیاز دارد. یک کتاب ۱۰۰ صفحه‌ای ویراستاری، یعنی به جای یک نقطه، ویرگول بگذار، این‌جا فلان حرف ربط را اضافه کن. ویراستاری یعنی این. یک کتاب ۱۰۰ صفحه-

ای فقط یک روز زمان شما را می‌گیرد، نه یک هفته طول می‌کشد، چند صد هزار تومان برای یک دانشجو در یک هفته، کم است؟ مُدل نگاهش را به زندگی باید عوض کنید. این یعنی تصحیح ریل.

۱۸. هر تشکیلات، سه عنصر اساسی دارد، **مدیر، نیرو، ساختار**. همه نقش اساسی دارند اما ما روی **ساختار**، تمرکز می‌کنیم. بیشترین اثری که تشکیلات روی افراد می‌گذارد، **ساختار و محیط** است. یعنی **قوانین**، یعنی **کنش‌ها و واکنش‌ها**. حضرت آقا در کتاب "خانواده"، می‌فرمایند: بعضی‌ها می‌گویند فرزند بیشتر، وقت بیشتری برای تربیت می‌گیرد، اصلاً تربیت فرزند، فرد به فرد نیست. مگر در اسلام مُدل تربیت، تک نفره است؟ مُدل تربیت در اسلام، **تبلیغ چهره به چهره** است. با چه مدلی ۸ میلیارد جمعیت جهان را می‌خواهیم مسلمان کنیم؟ مُدل تربیتی چیست؟ حلقه‌های صالحین؟ این حلقه‌ها را حضرت آقا برای شکل‌گیری و تقویت هسته‌های اولیه‌ی سخت در فضای کشور گفتند، نه تا ابد. آقا در کتاب خانواده می‌فرمایند: تربیت فرزند در خانواده به نحو **محیط** است. بحث در مورد فرد نیست. تعبیر آقا این است، شما یک محیط خوب داشته باشید، فرزندان عموماً خوب و صحیح تربیت می‌شوند. در محیطی که ساده است، مصرف‌گرایی وجود ندارد، اسراف وجود ندارد. وقتی محیط این‌طور باشد، نیازی به مرئی نیست، افراد خودشان خودبخود در این **محیط تربیتی**، رشد می‌کنند.

۱۹. اولین لازمه‌ی کار انقلابی، **زیست انقلابی** است. این، ظرف وجودی من و شماست، کار وجودی یعنی من این ظرف را لبریز کردم (این‌ها تعابیر آقا است به بیان من) از من سرریز شده و در جامعه می‌ریزد. الآن بچه حزب‌اللهی کم نداریم که با گوشی آیفون دارد پیام استکبارستیزی می‌دهد! کم نداریم بچه حزب‌اللهی که یک زندگی دیگر دارد و هم‌زمان فعالیت انقلابی هم می‌کند، این دو مورد، فرقی با هم ندارد؟ یعنی من در **سبک زندگی** خودم، چه کار کنم و چه کار نکنم به **فعالیت انقلابی**، ربطی ندارد؟ این‌ها کار انقلابی نیست. پس لازمه‌ی کار انقلابی، **زیست انقلابی** است. اگر کسی زیست انقلابی نداشته باشد حتماً از انقلاب و تشکیلات، جدا می‌شود.

۲۰. برای زیست و کار انقلابی، **اراده‌ی آهنین** نیاز است. ما تحقیق کردیم و به این نتیجه رسیدیم که بسیاری از اعمال در اسلام، حداقل به نظر ما، به بیخ ریشه‌ی اسلام نمی‌چسبند. به نظر ما بسیاری از اعمالی که در اسلام دستور داده شده، قبل از این که **منفعت ظاهری** آن عمل مورد تأکید اسلام باشد **منفعت باطنی** عمل مورد نظر است که می‌شود بحث **اراده**. اگر اسلام می‌گوید هر شب مسواک بزن، قبل از

این که فکر درد یا خرابی دندان تو باشد، قبل از این‌ها، اراده را می‌سازد. یعنی بچه حزب‌اللهی که نمی‌تواند اراده کند هر شب مسواک بزند، می‌خواهد **انقلاب اسلامی** را نگه دارد؟ این طوری اراده می‌شود؟ چرا در مثالی که از امام خمینی (ره) زدیم نظم این قدر مهم است؟ **نظم** یعنی **بین خط‌کشی رفتن**، یعنی در چهارچوب حرکت کردن، اگر کسی نمی‌تواند کفشش را در جاکفشی بگذارد، این فرد نمی‌تواند در مسیر اسلام حرکت کند. نظم، انسان را در محدودیت خط‌کشی، **تربیتی** بار می‌آورد. اگر کسی هنوز نمی‌تواند اراده کند که وقتی از خواب بیدار می‌شود، تختخوابش را مرتب کند، این فرد می‌خواهد انقلاب اسلامی را نگه دارد؟ والله قسم نمی‌شود. محال است این فرد بتواند مدیر تراز انقلاب اسلامی شود، حتی اگر شهید شود. بحث شهادت نیست. شهادت در اسلام، مراتب دارد. این نیست که بگوییم فلانی بی‌نظم بود ولی شهید شد، خُب بشود! ولی در مورد **مدیر تراز انقلاب اسلامی**، صحبت می‌کنیم. چرا من این مبانی را می‌گویم؟ در ابتدای بحثم گفتم: بحث ما تربیت مدیر برای انقلاب اسلامی است؟ یعنی انتهای آرزو این است که شهید شویم؟ مگر حضرت آقا، نهیب نزدند وقتی فرزند شهید به ایشان گفت: «دعا کنید ما شهید شویم». آقا گفتند: «دعا نمی‌کنیم شهید شوید، یعنی چه دعا کنم شهید شوید؟ تمام دعای شما باید این باشد که به **تکلیف‌تان**، عمل کنید. چه با شهادت از دنیا بروید چه با مرگ دیگری.» مگر امام خمینی (ره)، شهید شد؟ درجه‌ی امام بالاتر است یا شهدا؟ مشخص است درجه‌ی امام بالاتر است. تمام شهدا به احترام امام، تمام قامت برمی‌خیزند چون امام به درستی **ریل‌گذاری** کردند تا این فرد به مقام شهادت برسد. مگر فقط شهادت فیزیکی، ملاک است؟ مگر پیامبر اکرم (ص) (به روایت مشهور) شهید شد؟! وقتی بچه حزب‌اللهی نمی‌تواند اراده‌ی خود را تقویت کند، نمی‌شود. **مُدل تقویت اراده** چیست؟ **نظم‌داشتن در جزیی‌ترین کارهایی که باید انجام دهیم** و انجام نمی‌دهیم، از شانه‌زدن مو تا خودکار در جیب گذاشتن تا بالاتر از این‌ها، تا کارهای کوچک مثل این که وقتی جوراب را درمی‌آورید و به کنار اتاق پرتاب می‌کنید به جای این که آن را در یک جای خاص بگذارید. کفشت را جفت کن و در جاکفشی بگذار. این‌ها دستورالعمل امیرالمؤمنین (ع) است. قطعاً با همین **کارهای ریز**، اراده‌ی شما پولادین می‌شود. مسواک که خیلی سخت است، برای بچه حزب‌اللهی‌ها کتاب خواندن هم خیلی سخت است! وارد بحث کار تشکیلاتی که می‌شویم، متوجه می‌شوید، کار تشکیلاتی این همه ویژگی دارد اما یک هزارم این ویژگی‌ها را هم کار نمی‌کنیم. در برخی موارد، در **مرز اسلام** و **کنفر** عمل می‌کنیم. ما به این ویژگی‌ها، عمل نمی‌کنیم و اگر عمل بشود، خیلی جواب می‌دهد.

سالهای اول که می‌گفتیم کسی باور نمی‌کرد، با همین مدل عمل می‌کنیم و بسیاری از نتایجی که احتمالاً جاهای دیگر نمی‌توانند بگیرند، ما گرفتیم. با همین مدل، ۱۲ سال است که مجموعه‌ی ما (مؤسسه‌ی میقات قم) بدون حقوق، دارد کار می‌کند. با همین مدل، اردوهای برگزار می‌کنیم که سرانه‌ی صبحانه و نهار و شام امسال در تابستان ۹۸ شده نفری ۵۹۰۰ تومان (با احتساب ظرف یک‌بار مصرف و نمک و ادویه و قاشق و...) و میزان رضایت‌مندی دانشجویان از دوره ۹۴٪ است. پس می‌توان **بدون امکانات** هم کار کرد. می‌توان بدون پول هم کار کرد، اما باید مدلش را پیدا کنیم. **حتماً اندیشه‌های امامین انقلاب** را بخوانید.

سؤال حضار: «در یکی از موارد فرمودید که در کار تشکیلاتی باید رفاقت داشته باشیم، یک فرمانده حوزه داشتیم که با بچه‌ها خیلی رفاقت کرد و بعد از فارغ‌التحصیلی او، جمعی که با او کار می‌کردند به همراه او از مجموعه خارج شدند و فرمانده‌ی بعدی حوزه، تنها شد و در این مجموعه، رفاقت به تشکل ضربه زد و این با جمله «رفاقت داشتن در تشکیلات خوب است»، تناقض دارد؟»

پاسخ استاد: «گفتیم رفاقتِ سخت و سازنده. رفاقتی که بخواهد فرد را به فرد، جذب کند، **اسلامی نیست**». می‌دانید چرا اول جلسه گفتم هرکس که برای فردی که کنارش نشسته، طلب شهادت می‌کند صلوات بفرستد؟ چون **مبنای رفاقت در اسلام این است که بتوانید فرد را به خدا برسانید نه به خودتان**. اگر دیدید در عالم رفاقت، کسی را در خودمان متوقف کردیم فرد را طوری ساختیم که در ما، متوقف شود، اسلامی نیست، شک نکنید. قرار بود رفاقت داشته باشیم تا کادر برای انقلاب و تشکیلات مان، تربیت کنیم و اگر طوری تربیت کردیم که با رفتن ما همه بروند، معلوم است که این رفاقت صحیح و اسلامی نیست. گفتیم رفاقت سازنده، قرار است انسان تربیت کنیم، انسان بسازیم.

سؤال حضار: «در بحث اقتصاد مقاومتی که فرمودید، این سؤال پیش می‌آید که آیا با افزایش امکانات و رفاهیات، جامعه ظرفیت این پیشرفت را دارد؟»

پاسخ استاد: «در اسلام یک **پیشرفت تکاثری** داریم، و یک **پیشرفت کوثری**. در قرآن داریم: «**أَلْهَكُمُ التَّكَاثُرُ**» یعنی **تکاثر را نهی می‌کند**. اما جای دیگر در قرآن داریم: «**أَنَا أَعْطَيْنَاكَ الْكَوْثَرَ**» یعنی **کوثر را تأیید می‌کند**. **پیشرفت تکاثری** یعنی **پیشرفت تک بعدی**، یعنی **توسعه**. اما **کوثر** یعنی **پیشرفت همه جانبه**. مبنای پیشرفت در اسلام و در اندیشه امامین انقلاب، کوثری است نه تکاثری. ملاک سنجش برای پیشرفت تکاثری هم، همراه‌بودن پیشرفت **فرهنگ** با **اقتصاد** است. یعنی اگر امکانات بیشتر شود،

استکبارستیزتر می شویم یا رفاه طلب تر؟ امکانات جمهوری اسلامی بیشتر شده، استکبارستیزتر هم شده پس جمهوری اسلامی رو به پیشرفت است. امکانات جمهوری اسلامی الآن بیشتر است یا دهه‌ی ۶۰ قطعاً الآن. استکبارستیزی ما نسبت به آن زمان کمتر شده؟ اصلاً و ابداً. جهان را داریم تسخیر می کنیم، آمریکا تمام شد. برای تحلیل وضعیت باید به این موارد هم دقت داشته باشیم. ملاک این است، اگر ما بصورت همه‌جانبه پیشرفت کردیم یعنی در کنار امکانات و اقتصاد، عدالت هم همراهش پیشرفت کرد، ما رشد کوثری داشتیم، اگر این طور نیست، رشد تکاثری داشته‌ایم.

سؤال حضار: «فرمودید مدل تربیت، تصحیح ریل است نه تصحیح رفتار. این فقط برای جامعه‌ی مخاطب است یا برای خواص تشکیلات هم کاربرد دارد؟»

پاسخ استاد: «این مُدل برای همه است.»

سؤال حضار: «تصحیح رفتار، زمان بر است برای خواص.»

پاسخ استاد: «تصحیح رفتار، جواب نمی‌دهد چون تصحیح رفتار، موقت است و مبنای فرد صحیح نشده. مجدداً از یک جای دیگر، این مبنای غلط فرد بروز می‌کند.»

سؤال حضار: «در حدیثی داریم که اگر در ظاهر شما خصلتی باشد که در باطن تان نیست، سعی کنید این را درون خودتان ایجاد کنید نه این که آن را کنار بگذارید، گاهی ما ظاهر را درست می‌کنیم و همین ظاهر درست شده‌ی ما است که روی باطن مان اثر می‌گذارد. این نکته تضادّی با صحبتی که الآن کردید ندارد؟»

پاسخ استاد: «چه ارتباطی دارد؟ این که شما می‌فرمایید بحث **تظاهر** و **تزاهد** در اسلام است.»

شهید مطهری دستور به تزاهد می‌دهد. اسلام یک مفهومی دارد به نام تزاهد و یک مفهوم مقابلی دارد به نام **تظاهر**. **تظاهر** یعنی **ریا** که عمل باطلی است. ولی تزاهد، دستور اسلام است. **تزاهد** یعنی **ظاهر را درست کردن برای این که روی باطن، اثر بگذارد**. ناظر به این است که شما یک سری رفتار ظاهری (پوشش) داشته باشید، یعنی ظاهر اسلامی داشته باشید، این، ایرادی ندارد. فرد یک رفتاری دارد و ما می‌خواهیم آن رفتار را تصحیح کنیم. به نظر شما یک نفر، یک نفر رفتار این‌ها را تصحیح کنیم؟ نه، این جا یک مبنایی به نام تزاهد را به او می‌دهیم و ظاهر او را اسلامی می‌کنیم و در کنارش ریل‌گذاری هم می‌کنیم.

شیوه‌های کار فرهنگی، تربیتی و اجرایی

می‌گوییم فرهنگی، تربیتی، اجرایی، چون اولین مبنا این بود که **رشد اعضاء از کارشان، جدا نیست**. پس داریم با این ادبیات صحبت می‌کنیم نه این که فقط ویژگی کار تشکیلاتی را بگوییم. من در قالب نفی، صحبت می‌کنم یعنی در قالب **آسیب‌شناسی**، ولی شما در قالب مثبت، یاد بگیرید. می‌دانید چرا این‌ها را در قالب آسیب، بیان می‌کنیم؟ منفی می‌گوییم که کمی دردمان بیاید؛ تا جابیفتمد. آسیب‌شناسی تشکیلات به معنی همان **بایدها و نبایدهای تشکیلات** است. به مفهوم ویژگی‌های تشکیلات است. ابتدا چند آسیب کلی تشکیلات را می‌گوییم بعد ویژگی‌های تشکیلات اسلامی را مرور می‌کنیم:

۱) اولین آسیب ما در شیوه‌ی جذب و پایداری نیرو است. ما امکانات را جایگزین نفرات کرده‌ایم. این، غلط است. حضرت آقا خطاب به روحانیون تهران (که هم کار فرهنگی می‌کنند و هم اطلاعات و مطالعات دارند و از پایتخت بودند) فرمودند: «بروید جوان‌ها را جذب مسجد کنید. تا می‌گوییم جذب مسجد، نه این که یک میز پینگ‌پنگ آنجا بگذارید. کار شما مانند آن کشیش مسیحی است که کنار کلیسا، یک کاباره زده بود (این خاطره را از سیدجمال‌الدین اسدآبادی تعریف کردند) وقتی از او پرسیدند: «چرا کاباره زده‌ای؟» گفت: «جوانان را با این، جذب کلیسا می‌کنم.» یعنی آقا یک روحانی شیعه را با یک کشیش مسیحی مقایسه کردند، یک میز پینگ‌پنگ را با یک کاباره مقایسه کردند و مسجد را با کلیسا، مقایسه کردند.

غیر از این است که وقتی می‌خواهیم به **آیتم‌های جذب** فکر کنیم، عمدتاً حواس مان ولو ناخواسته به سمت این چیزها می‌رود که اتوبوس و اسکان و غذا، خوب باشد، مشهد که اردو می‌بریم، پارک آبی هم برویم، که چه؟ که جوانهای دانشجو جذب شوند. در حوزه‌ی **برنامه‌ریزی**، ولو اجرایی نشود، چقدر وقت می‌گذاریم؟ به جای ابزار و امکانات باید به فکر **کادر اردو** باشیم. طوری که اگر از دانشجو پرسیدند خاطره‌انگیزترین بخش اردو چه بخشی بود؟ باید بگویید: کادر اردو. کادر هر اردو باید خاطره‌انگیزترین بخش یک اردو باشد. جنگی که امام فرمودند "کارخانه‌ی انسان سازی" است، برای کسانی که در جنگ بوده‌اند و الآن برای سخنرانی دعوت می‌شوند، به‌عنوان خاطره‌انگیزترین بخش جنگ، کدام قسمت را نام می‌برند؟ شهدا. **شهدا یعنی آدم‌های جنگ**. برای راویان، خاطره‌انگیزترین بخش، آدم‌های جنگ هستند. همان‌طور که استخوان پوسیده‌ی شهید را در شهر می‌آورند، از من و شما

گوشت و پوست و استخوانِ دارِ قابلِ تکلم، بیشتر آدم جذب می‌کند. چرا؟ چون من، شهید زنده نیستم. باید کادر اردو بهترین بخش اردو باشد. نفرات اردو باید بهترین بخش اردو باشند. آدم باید آدم را جذب کند، نه این که ابزار، آدم را جذب کند. یعنی باید بعد از این اردو، گفته شود، فلانی در این اردو هست، پس به‌خاطر فلانی اردو را شرکت کنیم. این، مرحله‌ی اول است که به‌خاطر فرد در اردو شرکت کنند، مرحله‌ی بعدی ارزشهاست یعنی به‌خاطر ارزشها در اردو شرکت می‌کنند. اولین ایراد ما این است که می‌خواهیم با ابزار و امکانات آدم‌ها را جذب کنیم. در تشکیلات خودمان باید آدم‌ها را جذب کنیم. من و شما باید نیرو جذب کنیم. وجود و رفتار و اخلاق من و شما باید آدم‌ها را جذب تشکیلات بکند.

۲) با چه وسیله‌ای جذب کنیم؟ در اردوی مشهد چه اسکانی می‌خواهید ببرید که آرزوی آن به دل بچه بسیجی مستضعف، مانده باشد؟ هتل قصر می‌برید؟ هتل مجلل می‌برید؟ هتل درویش می‌برید؟ این جوری اردو می‌برید؟ چه وسیله‌ی نقلیه‌ای می‌توانید در اردو استفاده کنید که آرزویش به دل این جوان بسیجی کف دانشگاه، مانده باشد؟ چه غذایی می‌توانید بدهید که آرزویش به دل بچه بسیجی، مانده باشد؟ چرا دارید با داشته‌های او، رقابت می‌کنید؟ هتل و وسیله‌ی نقلیه و غذا را که دارد. در گشتی، رقیب را از سمت ضعفش می‌گیرید یا از سمت قوتش؟ در عملیات نظامی، جایی که دشمن، قوی است، سیستم امنیت و خط پدافندی قوی‌تری دارد را می‌زنید یا بخشی که ضعیف‌تر است؟ این چیزها را که خود فرد دارد، با چه چیزی رقابت می‌کنید؟ باید با **گم‌شده‌های افراد**، رقابت کنیم.

گم‌شده‌های افراد چیست؟ گم‌شده‌ی افراد، **نظم** است، گم‌شده‌ی افراد، **اعتماد** است، گم‌شده‌ی افراد، **عدم دلبستگی به دنیا** است. گم‌شده‌ی افراد، **ایثار** است. در چه قالبی؟ اردو، برنامه، همایش، کلاس. هرچه برگزار می‌کنید، وقتی می‌گویید ساعت ۷، رأس ساعت به سمت اردو راه بیفتید شاید مثلاً ۵ نفر جا بمانند و زده بشوند ولی بعد از یکی دو سال اجرای برنامه، جذب دارد. رأس ساعت ۷ دوره و کلاس و همایش را شروع کنید، جذب دارد. **عامل اصلی جذب** در مؤسسه‌ی ما را همه در نظرسنجی زدند نظم. کوتاه‌مدت نگاه نکنید، بلندمدت نگاه کنید، نظم، ریزش ایجاد نمی‌کند، داوطلب جدید، اضافه می‌کند. همان کسی که منظم نیست، طرفدار شما می‌شود. چرا می‌گوییم ساعت ۶ همایش داریم اما ۶:۳۰ شروع می‌کنیم؟ چرا هیئت‌مان، سر ساعتی که می‌گوییم شروع نمی‌شود؟ در بحث ایثار، شب امتحان که بچه‌ها درگیر درس و امتحان هستند، چرا نمی‌روید سراغ کسی که درسش خوب نیست و یکی دو ساعت درس را برای او توضیح دهید؟ اگر این کار را بکنید، این فرد نمک‌گیرتان نمی‌شود؟ این عدم وابستگی به دنیا

را اثبات عملی بکن. با این کار، مردم، جذب من و شما نمی‌شوند؟ اگر کارگر آوردی و در قرارداد، قرار شد ۴۰,۰۰۰ تومان بدهی، مستحب است که به او ۵۰,۰۰۰ تومان بدهی، اول قرارداد ببندید ولی مستحب است که آخر بیشتر بدهید. ماهی ۱۰,۰۰۰ تومان کنار بگذار به تیت جذب افراد. این کارگر این‌طوری جذب گفتمان شما نمی‌شود؟ دستگاه کارت‌خوان سمت فروشنده گذاشته شده و این، یعنی به خریدار اعتماد ندارد. «إِنَّ الْمُحِبَّ وَ يُحِبُّ مُطِيعٌ» آن محبتی که می‌گوییم، این محبت است. مگر می‌شود شب امتحان از خودت بگذری و بعد طرف، جذب تو نشود؟ می‌شود به نظافت و ظرف‌های اتاق خوابگاه‌تان بیشتر از بقیه رسیدگی کنید و طرف، وابسته‌ی اخلاق و رفتار شما نشود؟

سؤال حضار: «قبلاً فرمودید این درست نیست که افراد وابسته به شما شوند، چنین رفاقتی اشتباه است، ولی الآن می‌گویید اگر این کارها را بکنید وابسته به اخلاق و رفتار شما می‌شوند.»

پاسخ استاد: «اگر **معنویت** را رعایت نکنید، می‌شود **مراد** و **مریدبازی** و جز باخت، چیزی نصیب شما نمی‌شود ولی اگر معنویت را رعایت کنید و طرف را در این مورد ارتقا دهید و جلوتر ببرید، وابسته به شما نمی‌شود.» پس «كونوا ذعاة الناس بغير الاستيگم» یعنی چه؟ بحث خود نیست، **جذب به ارزش** است. به ارزش ما جذب می‌شود چون عیبت این ارزش را در شما می‌بیند. مصداق می‌بیند، می‌چشد. اولین ویژگی تشکیلات اسلامی، باید چشده‌ی ارزش‌ها باشد. این، مهم است، باید این ارزش‌ها را به افراد بچشانیم. پس این کارها به علاوه‌ی معنویت می‌شود خدا، منهای معنویت می‌شود **جذب به خود**. اول بحث سه عنصر گفتیم، مقبولیت، محبوبیت و معنویت؛ وقتی هر سه مورد ترکیب شود، جذب به خود، اتفاق نمی‌افتد، جذب به خدا اتفاق می‌افتد.

سؤال حضار: «ممکن است که چندان‌تر را دور خودمان جمع کنیم، چه تضمینی هست ما بتوانیم آنها را به سطوح بالاتر برسانیم، چه تضمینی هست که خودمان را خراب نکنیم؟ یعنی برنامه ای هست تا به کمک آن بتوانیم کار کنیم؟»

پاسخ استاد: «قرار نیست شما را دوست داشته باشند، آن ارزش را دوست دارند. تضمین ندارد. برنامه داریم ولی تضمین نداریم. بین **برنامه** و **تضمین**، تفاوت زیادی هست. برنامه، همین مطالبی است که می‌گوییم. هم خودمان و هم دیگران باید رشد کنیم، اما تضمینی وجود ندارد.» **کار تشکیلاتی مثل کوهنوردی** است. در گروه کوهنوردی، همه به هم کمک می‌کنند، من بالای صخره می‌ایستم و دست شما را می‌گیرم تا شما بالا بیایید، نفر بعدی بالای صخره‌ی بعدی می‌ایستد و دست من و بقیه را می‌گیرد تا بالا برویم. در

گروه کوهنوردی، همه با طناب، خود را به یکدیگر می‌بندند و اگر کسی بیفتد، بقیه به او کمک می‌کنند. فرقی بین سرگروه و زیرگروه نیست. سرگروه نمی‌تواند ادعا کند که نیاز به طناب ندارد، بقیه‌ی اعضا هم نمی‌توانند چنین ادعایی کنند. تشکیلات هم همین است. وقتی شما یک نفر را ساختی، اگر پای خودت بلغزد، بقیه هم به شما تذکر می‌دهند. **تشکیلات**، یک‌طرفه نیست. خاصیت تشکیلات این است. گاهی من دلسرد می‌شوم. اولین نفری که به من در تشکیلات، روحیه می‌دهد، رفیقم است. دو روز قبل هم من به او روحیه داده بودم ولی الآن او به من روحیه می‌دهد. پس در تشکیلات همه دست به دست هم می‌دهند، اما هیچ عاملی برای ضمانت نیست.

۳) آسیب سوم این است که برای **کارهای فرهنگی**، **متصدی** قرار دادیم، یعنی فکر می‌کنیم کار فرهنگی تنها به معنی **معاونت فرهنگی** است. یعنی فقط همان قسمت که هیئت می‌گیریم. یعنی همان قسمتی که راوی و سخنران، صحبت می‌کند. آیا ما **پیوست فرهنگی و تربیتی** در یک اردو بین مسئول پشتیبانی و کار فرهنگی می‌بینیم؟ آیا قبول داریم که همه ما در همه اردوها قرار است فرهنگ، منتقل کنیم اما فقط ابزارمان، فرق می‌کند؟ آیا حواسمان هست که **حضرت آقا** در کتاب «فرهنگ از زبان مقام معظم رهبری» که قطر زیادی دارد و در دست، جا نمی‌شود و فقط بیانات ایشان تا سال ۸۴ است، بسیاری از **نکات فرهنگی** را در دیدار با کسانی گفته‌اند که **خط لوله گاز و جاده و آب و برق** می‌کشند؟ حواسمان هست، من که می‌خواهم سفره‌ی غذا پهن کنم باید طوری پهن کنم که فرهنگ، منتقل شود؟ بلدم؟ آموزش دیده‌ام؟ آیا به‌عنوان مسئول اتوبوس متوجه هستم که با سوار و پیاده کردن بچه‌ها، قرار است فرهنگ، منتقل کنم؟ راستای کاری خودم را می‌شناسم؟ پس می‌بینیم که فرهنگ فقط توسط برخی بخش‌های تشکیلات، منتقل می‌شود. اما چاره چیست؟ ساختار باید **آمر به معروف و ناهی از منکر** باشد. ساختار یعنی چه؟ در اسلام هر بسیجی یا هر فردی ذاتاً فی‌حلقه‌ی خود، بدون تکلم باید **آمر به معروف و ناهی** از منکر باشد یعنی من باید طوری باشم که اگر کسی قصد خلاف دارد و من مقابلش ایستاده‌ام، مجبور شود صبر کند تا من بروم. اگر دختر و پسری می‌خواهند با هم قرار بگذارند باید صبر کنند من بروم یا باید از حضور من خجالت بکشند، این یعنی **ظاهر اسلامی**، ظاهری که خودش **آمر به معروف و ناهی** از منکر باشد. با وجود شما باید ذاتاً – بدون این که بیان کنید – شاید خودتان نخواهید در آن لحظه، نماز اول (وقت) بخوانید، ولی به صرف بودن شما باید بچه‌ها احساس کنند که باید برای نماز اول وقت برخیزند. تشکیلات اسلامی به‌عنوان ساختاری که مشکل از عناصر انسانی است، می‌تواند **آمر به معروف و ناهی** از

منکر نباشد؟ آیا این طور هست که رفقا در تعامل با تشکیلات شما یا تشکیلات دیگری در تعامل با تشکیلات شما، خودشان را وادار به خوبی یا جلوگیری از بدی بکنند؟ یعنی بدانند وقتی می‌خواهند با تشکل شما کار کنند باید صادق باشند، بدون این که بیان کنید، بدانند اگر می‌خواهند با شما کار کنند باید نظم داشته باشند، کار پر حجم انجام دهند. این طوری هستید؟ اگر این جور می‌باشیم معلوم است که تک-تک واحدها دارند به **وظایف فرهنگی و تربیتی شان** به خوبی عمل می‌کنند.

یک صدایی باید از اردو بیرون بیاید (خروجی اردو باشد) یعنی در انتهای اردو اگر پرسند چه شد که در این اردو، احساس کردی که باید متحوّل شوی؟ اگر گفت فقط روایتگری، کار شما ایراد دارد اما اگر نتوانست تشخیص دهد، مثل هوا بود، آقا فرمودند: «فرهنگ مثل هواست. یعنی رو به سوی هر طرف بکشد ناخواسته می‌بلعی» هوا پاک باشد بلعیدی، آلوده باشد بلعیدی. فرهنگ این طور است. طرف، وارد اردوی شما شد، می‌خواهد غذا بخورد، فرهنگ می‌فهمد، می‌خواهد بخوابد، یک چیز فرهنگی دریافت می‌کند، با آمدن سر کلاس، یک چیز فرهنگی بفهمد، این هم **کادر تربیت یافته** می‌خواهد. مثلاً دوره‌ی آموزشی به **نام‌های اسلامی** برگزار می‌کنیم، انواع اسلام، پسوند برایش می‌گذاریم، سر کلاس یک چیز می‌شنویم، در اردو یک چیز دیگر عمل می‌کنیم. مثل آدم‌هایی هستیم که شب، نماز شب می‌خوانیم، صبح مُدل مدیریتی کینزی، رفتار می‌کنیم. در اردو می‌شنویم که: بچه‌ها بروید جهادی کار کنید. ولی منظور از جهادی این است که بر مبنای پول، تصمیم‌گیری نکنید. ولی اگر در همان اردو از شما پرسند: چرا این کار را کردی و چرا آن کار را نکردی؟ می‌گویی: پول داشتیم یا پول نداشتیم! این که نمی‌شود. در همان اردو، اسراف می‌بینید، کالای غیرایرانی می‌بینید، برای مسئول خرید شما فرقی ندارد که بر مبنای نظام لیبرال غربی خرید کند یا یک نظام اقتصاد اسلامی. با چنین رفتارهایی فرهنگ، منتقل نمی‌شود. اردوی این چنینی فرهنگ منتقل نمی‌کند، نهایتاً استادی که سر کلاس آمده چند نکته به شما گفته و رفته. ساختار اردوی شما، آمر به معروف و ناهی از منکر نیست.

۴) عدم رعایت مسائل تکوینی. فکر نکنم حداقل در حوزه‌ی تئوری، کسی سر این کلاس نشسته باشد که خدا را قبول نداشته باشد. همه‌ی علما معتقدند که همه‌ی ما در رفتار، دارای **شرک رفتاری** هستیم. مثلاً من دارم طوری صحبت می‌کنم که شما خوش‌تان بیاید. در حوزه‌ی نظر همه‌ی ما خدا را قبول داریم. قبول دارید خدایی که قبولش دارید، قدرت کامل عالم است و تمام قدرت عالم دست اوست؟ اگر خدایی هست و اثر، دست خداست و اگر **اثرگذاری خداوند** طبق یک منطقی مشخص است، جایگاه

این سه مورد در کار فرهنگی و تربیتی چیست؟ یعنی فرقی نمی‌کند من با وضو سر این کلاس بیایم یا بدون وضو؟ فرقی نمی‌کند من آخرین بار چه زمانی قرآن خوانده باشم یا نخوانده باشم؟ فرقی نمی‌کند من قبل از جلسات شورا، مقید به نماز شب باشم یا نباشم؟ فرقی نمی‌کند من در مسائل اقتصادی طبق نظام اقتصاد لیبرال، خرید کنم یا نظام اقتصاد اسلامی؟ یعنی در **منطق حمایتی خدا** برای حمایت از من و شما، فرقی نمی‌کند که من از پدر شهیدی که مثلاً یک مغازه‌ی کوچک گوشه‌ی کوچکی دارد که من و شما با خرید از او می‌توانیم کل زندگی‌اش را نجات دهیم، بخریم یا از یک فروشگاه زنجیره‌ای تخفیف‌دار؟ در عدسی آخر هیئت‌مان فرقی ندارد که عدس ایرانی بچه‌های کرمانشاه را بدهیم یا عدس وارداتی؟ یعنی خدا، منطق و قوانین مشخصی برای حمایت از اعمال من و شما ندارد؟ اگر دارد پس چرا عمل نمی‌کنیم؟ چرا حساس نیستیم بر این که کشاورز در کرمانشاه از این که نخود و عدسش را نتوانسته بفروشد ناراحت است، جای کار شمالی گریه می‌کند، زندگی‌اش دارد از هم می‌پاشد، فرزندش را نمی‌تواند شوهر بدهد یا زن بدهد.

من و شمای حزب‌اللهی برای رعایت مسائل تکوینی در راهیان نور، کک‌مان هم نمی‌گذرد؟ اگر اثر، دست خداست، می‌گوییم بچه حزب‌اللهی پس چرا کاغذ ایرانی، مصرف نمی‌کنی؟ می‌گوید کاغذ ایرانی کمی زرد است، اثر دست کیست؟ چه کسی باید با دل‌ها کاری کند که مقاله‌ای که در مورد شهید می‌خوانی به دلت بچسبد؟ مگر اثرگذاری، دست کاغذ است؟ اعتقاد من این است، برای جلسات مهمی که داریم، اگر نماز شب‌مان قضا شود، نمی‌رویم. مگر وظیفه‌ی خداست که مرا حمایت کند؟ روزهای قبل این همه گناه کردم، کار خوب کم می‌کنم، یادم نمی‌آید آخرین بار چه زمانی قرآن خواندم، فلان نمازم چه مشکلی داشته، چرا من باید جلسه بروم و طرف مقابلم، قانع شود؟ نمی‌روم. آن جلسه را خودبخود خراب می‌کنم. دست من نیست، خدا باید دل او را آماده کند. اینها مهم است. به همین دلیل برای اردوهایمان می‌گردیم و یک بچه حزب‌اللهی پیدا می‌کنیم و از او برنج می‌خریم. یک بار برگی صد تومان برای چاپ دفترچه‌مان دادم، به فروشنده گفتم تو بچه حزب‌اللهی هستی، گران‌تر می‌خرم، فقط با وضو کار کن. **می‌شود فرقی نکنند؟** مگر می‌شود کسی که برای شما طرح بفرماید، پوستر برای شما چاپ می‌کند، روی کارهای تربیتی شما اثر نداشته باشد؟ علمای ما این‌طور زندگی می‌کردند، برای خانه و مصرف شخصی‌شان هم میوه می‌خواستند بخرند، علما به فروشنده می‌گفتند از آن پشت سینی به ما بدهید یعنی میوه‌ی معمولی می‌گرفتند (دیده‌اید در یک سینی گرد میوه گذاشته‌شده، میوه‌های خوب را جلو می‌چینند). می‌گوید:

افرادی که از این جا رد می‌شوند ممکن است این میوه‌های زیبا را ببینند و توان خرید نداشته باشند و این، در فرزند من **اثر وضعی** دارد، پس این را به من نده و میوه‌های دیگری به من بده. ولی ما، بچه‌ها را مشهد می‌بریم و میوه‌ها و خوراکی‌های گران‌قیمت می‌دهیم و در خیابان می‌خورند، دریغ از این که شاید یک نفر بخواند و قدرت تهیه آن را نداشته باشد. کادر تشکیلات مان را در یک فست‌فود می‌بریم که تمام شیشه است و تعدادی کارتن‌خواب پشت شیشه این مغازه نشسته‌اند و بچه حزب‌اللهی بدون این که توجهی به آنها بکنند با خیال راحت غذا می‌خورد. این غذا اثر وضعی ندارد؟ خدا یک منطق رفتاری دارد.

۵) رشد همه جانبه در تشکیلات مان وجود ندارد. این آسیب‌شناسی عمومی است، مربوط به همه جا نیست. منظور این نیست که اصلاً رشد نداریم، شاید یک جا صفر درصد، جای دیگر ۲۰ درصد و جای دیگر حتی ۸۰ درصد رشد کرده باشد اما عموماً حواس مان به مسئله‌ی رشد نیست. وقتی رشد نیست، یعنی **ثبات نیرویی هم نیست.**

سؤال: تا چه زمانی حاضرید مرا سر این کلاس، تحمل کنید؟ تا وقتی نفعی ببرید، غیر از این است؟ یعنی اگر من دو تا مطلب بگویم که ببینید مطالب تکراری است، چرا این جا عمرتان را تلف کنید؟ چرا یک نفر باید در تشکیلات ما یک سال، دو سال، سه سال ماندگار باشد؟ خُب استاد، کار برای انقلاب است! مگر کار برای انقلاب فقط در تشکل شماست؟ در جای دیگری کار انقلابی می‌کند. خُب استاد، بسیج با بقیه‌ی تشکل‌ها فرق می‌کند. اشکال ندارد، می‌رود در بسیج محلی کار می‌کند نه دانشجویی! چرا فقط باید در تشکل من و شما کار کند؟ چرا ثبات نیرویی وجود ندارد؟ چرا سر و صدای بعضی از پدر و مادرها از این که بچه‌هایشان در برنامه‌های فلان تشکل دانشجویی می‌آیند، درمی‌آید؟ چون اگر تا دیروز معدل این فرد ۱۶ بود، الآن با فعالیت در تشکل شده ۱۵. چون تا دیروز از سر راهش نان می‌خرید و به خانه می‌آمد، ولی الآن حوصله ندارد، خسته است فقط می‌آید به خانه و می‌خواند و صبح دوباره برای کار در تشکیلات از خانه بیرون می‌رود. چرا پدر و مادر اجازه دهند که فرزندش به تشکل دانشجویی بیاید؟ یکی از جلساتی که در زندگی‌ام با لذت ۸۰۰ کیلومتر رانندگی کردم تا به آن جلسه بروم این بود که جلسه گرفته بودند و تمام پدر و مادرهای بچه‌هایی که در اردوی جهادی شرکت کرده بودند و پدر و مادرشان دیگر اجازه نمی‌دادند در اردوی جهادی شرکت کنند، را دعوت کرده بودند. فقط پدر و مادرها، هیچ کدام از بچه‌ها نبودند. عنوان دوره این بود، یک مؤسسه یک دوره‌ای می‌خواهد بگذارد که اگر مدرکش را بگیرد استخدام فرزندان تان، قطعی است! والدین را با این شیوه به جلسه آورده بودیم. با این ادبیات شروع کردم.

یک دوره‌ای هست اگر کسی مدرکش را داشته باشد استخدامش در فلان جاها قطعی است. پدر و مادرها حساس شدند. ۴۰ دقیقه در موردش توضیح دادم و پرسیدم: حاضرید برای چنین دوره‌ای چقدر پول بدهید؟ یکی از مادرها گفت: اگر این چیزی که شما می‌گویید برای آینده‌ی فردی فرزندمان خوب است، فرش زیر پای‌مان را می‌فروشیم. گفتند آن دوره چیست؟ گفتم: این دوره، رایگان است، اسمش **اردوی جهادی** است.

اردوی جهادی حداقل باید ۲۴-۲۵ خصلت در بچه‌ها، ایجاد کند. اگر آن خصلت‌ها در فرد ایجاد شود تعقل، تعهد، ازدواج و اخلاقی در خانه تضمین است. وقتی یک نفر وارد تشکیلات ما می‌شود، باید رابطه‌اش با پدر و مادرش بهتر شود. یعنی اگر تا دیروز با برادرش قهر بود، الآن رابطه‌اش خوب شود. یعنی اگر تا دیروز احساس تکلیف نمی‌کرد که برای خانه نان بخرد، الآن احساس تکلیف می‌کند. یک پدر و مادر سراغ دارید که اگر این‌طور با فرزندش رفتار کنی یعنی هر چه بوده یک قدم جلوتر بیاید در درس و اخلاق و همه چیز، مخالفت کند که فرزندش مثلاً در اردوی جهادی شرکت کند؟

در این ۸۰۰ کیلومتری که در راه بودم فقط به این فکر می‌کردم که پدر یا مادری نپرسد: «واقعاً اردوی جهادی‌تان این‌طوری هست؟» و متأسفانه از من پرسیدند! یکی از پدرها در پایان توضیحاتی در مورد اردوی جهادی می‌دادم، گفتم: «ما حرفی نداریم، اردوی جهادی واقعاً این‌طور است؟ پس چرا فرزند ما رفت، این‌طور نشد؟» چرا رابطه و اخلاق عضوی که در تشکیلات ما می‌آید با پدر و مادرش، بهتر نمی‌شود؟ پس معلوم است **تشکیلات ما به اعضا، رشد نمی‌دهد**. بودند پدر و مادری که اجازه نمی‌دادند فرزندشان پایش به مجموعه‌ی فرهنگی برسد و فقط می‌گفتند درس. می‌گفتند غروب آفتاب، بچه باید خانه باشد چه دختر و چه پسر. می‌گفتم تا امروز که من سال دوم دانشگاه هستم، غروب آفتاب را بیرون از خانه ندیده‌ام! ولی الآن شبیه تا شبیه پدر و مادر با چوب مرا می‌زنند و می‌فرستند به این مسجد و آن مسجد! چرا؟ چرا پدر و مادر، مخالفت می‌کنند؟ پدر و مادری در عالم هست که پیشرفت فرزندش را نخواهد؟ چرا پدر و مادر به شما اجازه دهند که در تشکیلات بیایید؟

یک خاطره بگویم. آیت‌الله مرعشی‌نجفی، ایشان بالغ بر ۱۰ مرتبه محضر امام زمان (عج) رسیده، من امام زمانم را هنوز در خواب ندیده‌ام. ایشان خدمت امام مشرف شد. کتاب خاطرات شان چاپ شده است. می‌گوید: من نوجوان بودم، مادرم مرا صدا کرد و گفت: «شهاب‌الدین برو پدرت را صدا بزن تا برای شام، تشریف بیاورند». رفتم تا پدرم را صدا بزنم. دیدم پدرم پای کتاب و دفترشان، خواب هستند. خواستم پدر

را صدا بزدم، یک لحظه حس کردم این بیدار کردن پدر، بی‌احترامی به ایشان است (قرار نبوده دادی بزنی یا پایش جلوی پدر دراز نبوده)، این قدر صورت به کف پای پدرم مالیدم تا اینکه بیدار شد و گفت: «شهاب‌الدین چه می‌کنی؟» به ایشان گفتم: «مادر فرمودند غذا آماده است، تشریف بیاورید میل کنید.» ایشان دعا کرد: «إن شاء الله خداوند شما را باعث افتخار اسلام و مسلمین قرار دهد.» من از دعای پدر شدم: شهاب‌الدین مرعشی‌نجفی.

بچه حزب‌اللهی می‌گوید: مانده‌ام، خانواده یک‌ریز می‌گویند راضی نیستیم مثلاً اردوی جهادی بروی، بروم یا نروم؟ می‌گویم منبای اردوی جهادی را از کجا آورده‌ای؟ چه کسی به شما گفت؟ می‌گوید: حضرت آقا. مگر ایشان به شما نگفته‌اند که پدر و مادرت را باید راضی کنی؟ خُب! پدر و مادر از اردوی جهادی رفتن تو، کار تشکیلاتی تو و خودِ تو، هنری ندیده‌اند! و گرنه اگر ببینند که راضی می‌شوند. پس با این شرایط، رشد در تشکیلات ما نیست.

چند ویژگی از تشکیلات اسلامی

۱- ساختارش، هویت‌بخش است.

۲- ساختارش، آمر به معروف و ناهی از منکر است. تعریف کردیم.

۳- نظام مدیریتی تشکیلات اسلامی، نظام امام و امت است. من به هر یک از شما بگویم یکی از آسیب‌های تشکیلات‌تان را نام ببرید، قطعاً همه می‌گویند یکی از آسیب‌هایی که در تشکیلات داریم این است: اطاعت پذیری، کم است. اگر بخواهیم ۱۰ تا آسیب درمورد تشکیلات بگویم اطاعت پذیری را می‌گویم یا نه؟ ولی در اسلام اصلاً مفهومی به نام اطاعت‌پذیری نداریم. در کجای اسلام گفته شده اطاعت‌پذیری؟ اسلام می‌گوید ولایت‌پذیری. اطاعت با ولایت چه تفاوتی دارد؟ در اطاعت‌پذیری باید بگوییم «چشم» و اگر نگفتی چشم، ایراد از شماست. اما در مفهوم ولایت‌پذیری این‌طور است: مدیر تشکیلات باید به گونه‌ای باشد که نیرو بگوید چشم و اگر نگفت چشم، اشکال از مدیر است. مدیر باید خودش را رصد کند، من در تشکیلات چه کار می‌کنم که این فرد، حرف مرا گوش نمی‌دهد؟ ولی در اطاعت‌پذیری، مقصّر من نیستم، همیشه تقصیر به گردن نیرو می‌افتد. پس در مفهوم امام و امت که نتیجه‌اش می‌شود ولایت‌پذیری، مدیر نیاز به تربیت خودش دارد. «الْأَسُّ عَلَى دِينِ مُلُوكِهِم» (مردم طبق روش و منش مسئولین، رفتار می‌کنند)؛ اگر جایگاه من در تشکیلات از جایگاه شما بالاتر است، من

باید بیشتر به خودم سخت بگیرم، اگر در حالت عادی، اعضای تشکیلات ماهی یک بار روزه می گیرند، من باید ماهی دوبار روزه بگیرم. اگر بچه‌ها هفته‌ای یک دفعه نماز شب می خوانند، من باید دوبار بخوانم. اگر نیروهای مجموعه روزی هزار تومان صدقه می دهند، من باید روزی دو برابر صدقه بدهم. اگر بچه‌ها روزی یک صفحه کتاب مطالعه می کنند، من باید روزی دو صفحه کتاب بخوانم. هر کاری به بچه‌ها می گویم بکن یا نکن، باید خودم دو برابر عمل کنم. اگر می گویم نظم، صدقیقه قبل از همه باید در مکان حضور داشته باشم.

در تشکیلات اسلامی، **دستور** باید از **عقل فرمانده** به **دل نیرو** بنشیند. بعضی وقت‌ها، نه فرمانده عقل دارد و نه نیرو دل! دلش را به هزارجا سپرده. می گوئیم: چرا این طور با رفیقت رفتار می کنی؟ می گوید: حقش است! طوری می گوید حقش است انگار در اسلام اصلاً روابط دوستی وجود ندارد. می گوئیم: رفیقت اشتباه کرده، تو برو عذرش را بپذیر. می گوید او باید بیاید. طوری می گوید او باید بیاید، آدم به تحجّر جاهلیت ۱۴۰۰ سال پیش برمی گردد. انگار اصلاً امیرالمؤمنین (ع) نفرموده‌اند: اگر منتظر شدی رفیقت بیاید از تو عذرخواهی کند (تازه اگر او اشتباه کرده باشد) تو از ما نیستی. تو مؤمن نیستی، مسلمان نیستی، آدم نیستی، یعنی انسان واقعاً گاهی فکر می کند که به قبل از اسلام برگشته‌ایم. دستور باید از عقل فرمانده به دل نیرو بنشیند پس نظامش دست من و شماست. همیشه ایراد از ماست؟ نه. ولی تا موقعی که من و شما پیغمبر نشده‌ایم یعنی چندین برابر تکلیفمان عمل نکردیم، نمی توانیم بگوئیم «حَتَمَ عَلَی قُلُوبِهِمْ» (بر دل‌هایشان قفل و مهر زده شده است و امیدى به هدایت‌شان نیست). من چقدر خودم را تربیت کرده‌ام؟ نهایتش باید بگوید: من زورم به تربیت این فرد نمی‌رسد، نگو او «بد» است. با این ادبیات، اشکالی ندارد. گاهی می گوئیم در تشکیلات حتی باید **حذف** اتفاق بیفتد. چه زمانی در تشکیلات، حذف اتفاق می افتد؟ زمانی که وجود یک نفر، **مُخَلَّ تشکیلات** است. تا موقعی که **مُخَلَّ تشکیلات** نیست، اشکالی ندارد. او را نگه می داریم و امید داریم که خوب شود اما وقتی می بینیم به تشکیلات دارد لطمه می زند، اگر توان اصلاح نیرو را نداریم، او را کنار می گذاریم. اما **با این ادبیات**: «من مدیر، غرضه نداشتم خود را تربیت کنم که بتوانم این فرد را **اصلاح** کنم». باز هم مقصّر، من هستم. اگر با این دید در تشکیلات نگاه کنی می بینید که چقدر فضا عوض می شود.

۴- تشکیلات اسلامی **چشاندهی ارزشهاست** نه صرفاً **بیان کننده**. خیلی مهم است. یعنی دیگران باید با من و شما بودن نظم را بچشند، لذت و قوت شخصیتی را باید با بودن با من و شما بچشند. اگر این طور نباشد فایده ندارد.

۵- تشکیلات، **رشددهندی اعضا** باشد. به چه نحوی تشکیلات باید رشددهنده باشد؟ چه طرح و برنامه‌ای دارید؟ می‌گوید: شنبه تا چهارشنبه فعالیت اجرایی داریم و آخر هفته هم هیئت برای خودسازی، این قدر هم کتاب مطالعه می‌کنیم. این درست و به جا، اما **مفهوم رشد**، اینها نیست. در اسلام کلمه‌ای داریم به نام «**مفهوم**» و کلمه‌ای داریم به عنوان «**مصدق**». اشکال ما این است که مفاهیم را برابر با مصدق گرفته‌ایم. یعنی تا حضرت آقا فرمودند: «جهاد». همه‌ی ذهن‌ها به سمت سوریه و جنگ می‌رفت، البته الآن بهتر شده، بعد ایشان مجبور شدند توضیح بدهند: «جهاد، مقاتله نیست، مقاتله یکی از هزاران مصدق جهاد است. ثواب دارد، حرفی نیست، اما مقاتله یکی از مصدق جهاد است.» جهاد علمی داریم، جهاد خوداکتفایی داریم، جهاد همسرداری داریم، جهاد فرزندآوری، جهاد اقتصادی و هزاران جهاد دیگری که ما داریم. تنها مفهومی که از مصدق در ذهن داریم، همان مفاهیمی است که برای ما شاخص شده است. یعنی وقتی می‌گوییم ایثار، ذهن‌مان به سمت دفاع مقدس می‌رود. اگر لباس‌مان خاکی تر باشد یا درب و دیوار اتاق‌مان را گونی زده باشیم، وقتی می‌گوییم ایثار، روی مین و سیم خاردار خوابیدن به یادمان می‌آید.

در اسلام، «**مفاهیم**» **رشددهندی انسان‌هاست** نه مصدق. یعنی در دوران دفاع مقدس، رزمدهی ما چرا با قطع شدن دستش به خدا نزدیک می‌شود؟ به خاطر این که دستش را جلوی گلوله‌ای قرار داده که یک نفر دیگر، گلوله نخورد. این، یک مصدق است اما مفهومی به نام ایثار این فرد را رشد داده است. الآن ایثار در شب امتحان همان قدر شما را رشد می‌دهد.

سؤال: «آقا فرمودند جوان‌های امروز اگر از جوان‌های انقلاب و دفاع مقدس جلوتر نباشند، عقب‌تر نیستند. من و شما جبهه رفته‌ایم؟ جهاد رفته‌ایم؟ پس ما چطور از آنها جلوتریم یا عقب‌تر نیستیم؟ چون مفاهیم مهم است، نه مصدق. از بچه‌های متأهل بپرسید آیا وقتی با همسران به حرم می‌روید، به او می‌گویید: بچه با شما. وقتی خانم شما از حرم بیرون می‌آید، ناراحت است و می‌گوید: من از زیارت چیزی نفهمیدم. می‌پرسی: چرا؟ می‌گوید: من تمام مدت بچه را گرفته بودم. وقتی می‌گوید زیارت نکردم، یعنی می‌داند در زیارت، رشدی هست و او رشد نکرده است. اما حضرت امام(ره) می‌فرمایند: مصدق زیارت مهم

نیست. امام در نجف، زمانی که حرم زیاد شلوغ نبوده و می‌توانسته کنار ضریح بایستد، از حرم امام علی(ع) زودتر به منزل می‌آمدند و برای هم اتاقی‌هایشان چای درست می‌کردند. می‌گفتند: آقا روح الله، شما زیارت حضرت امیر(ع) را رها می‌کنید تا برای هم اتاقی‌هایتان چای درست کنید؟ امام فرمودند: فرقی نمی‌کند.

چطور الآن در هیئت، جافتاده که بین چای‌ریز و سینه‌زن، فرقی نیست. در کارهای دیگر هم این‌طور برای ما جافتاده؟ حرف ما در باب **رشد در تشکیلات** این است که اگر برای رزمندگان دفاع مقدس، مفهومی به نام ایثار در مصداقی مثل خوابیدن روی سیم خاردار که کل گردان از روی کمرشان رد شوند و بتوانند عملیات کنند، آنها را رشد می‌داد، الآن تو هم ایثار کن و **اخلاق بد هم تشکیلاتی‌ات را تحمل کن**، ۱۰ برابر آن **رشد** می‌کنید. در دفاع مقدس، قُمُقه می‌دادند و همه دست‌به‌دست می‌کردند تا به بقیه برسد، شما کمی گذشت کن در مقابل رفتار **بد هم‌اتاقی‌ات**، هم‌تشکیلاتی‌ات، اخلاق **بد** مسئولان در تشکیلات، اخلاق **بد** نیرویتان در تشکیلات را **تحمل** کنید تا **رشد** کنید. اگر به کار این‌طور نگاه کنید، از شنبه تا جمعه هر هفته، همان کار برایت رشد آور است. از شنبه تا پنجشنبه، «نظم» را در کارهایت اثر بده، رشد می‌کنی. شما «دقت در کار» یعنی ظرافت و دقیق‌بودن کار را به همان مفهوم که امام سال ۵۰ در نامه به احمدآقا آن‌طور تذکر می‌دهد، رعایت کن بین از شنبه تا جمعه، رشد می‌کنی یا نه؟ در همه مصداقی. در همه کار. اگر نامه‌ای که داریم تایپ می‌کنیم، با این حس، تایپ کنیم که اگر یک «واو» یا «» در آن کم یا زیاد باشد من در طراز انقلاب اسلامی، عقب می‌افتم، این حس از شنبه تا جمعه، رشد نیست؟

بعضی از رفقا که در سوریه بودند، عین عبارت‌شان این است: «ما در سوریه بودیم اما دل‌مان برای تشکیلات خودمان تنگ شده بود.» می‌گفتند **حس معنوی** که در **تشکیلات** خودمان داشتیم، در **خط مقدم** سوریه نداشتیم. چرا؟ چون ویژگی‌هایی که آنها را رشد می‌دهد، اینهاست، **مصادیق مهم نیست**. ما می‌توانیم در فضای تشکیلات‌مان، رشد کنیم یا باید حتماً به در و دیوارمان گونی بزنیم و لباس خاکی بپوشیم و چفیه هم در گردن ببندیم تا حس رشد بکنیم؟ الآن بچه‌ها در بخش پشتیبانی به اندازه‌ی بخش سیره‌ی شهدا در بسیج دانشجویی، احساس رشد می‌کنند؟ اصلاً. بچه‌های مسئول هیئت، حس می‌کنند که یک کار فرهنگی و باعنویت انجام می‌دهند، ولی هیچ‌وقت مسئول انبار بسیج چنین حسی ندارد. چون همه‌ی ذهن ما در مصداقی، مانده است. دقتی که باید داشته باشیم، اینجاست. اگر این‌طور عمل کنید، رشدی برای شما حاصل می‌شود و حسی دارید که هیچ‌وقت تشکیلات را رها نمی‌کنید.

۶- **زندگی** افراد در تشکیلات اسلامی با **کارشان**، **تطابق** دارد یعنی زیست انقلابی. (توضیح داده شد)

۷- تشکیلات اسلامی بر **امکانات**، متمرکز نیست. یعنی امکانات، **مبنای تصمیم‌گیری** تشکیلات نیست. یعنی بالاترین دارایی خودش را **نیروی انسانی** می‌داند. ثروتمندترین مجموعه‌ی عالم، مجموعه‌ای است که نیروی انسانی دارد. به ازایی که نیروی خوب دارید، باید خدا را شکر کنید. پول و امکانات، مهم نیست. نیروی انسانی است که ثروت، خلق می‌کند. هر چیزی را نام ببرید، محورش نیروی انسانی است.

۸- تشکیلات اسلامی **بسیار کم قانون** است چون مبتنی بر **تعهد فردی** است.

۹- **جهادی** است یعنی حذف چهار عنصر **زمان**، **مکان**، **جسم**، **امکانات**. نه فقط در کار، بلکه در کل زندگی فردی افراد. حذف زمان یعنی این که به یک نفر بگوییم با فلان نفر تماس بگیر می‌گوید الآن؟ شب است، ظهر است، ممکن است سر کلاس باشد. حضرت آقا در دیدار جوانان فرمودند: در گوشه و کنار صحبت‌های ما بعضاً حرف‌های خوبی هم هست اما غالباً به آن توجه نمی‌شود. یکی از همین جملات در دیدارهای اخیر آقا با دانشجویان است که فرمودند: بنده کارم را ساعت ۵ صبح شروع می‌کنم - در جلسه همه خندیدند و به همین دلیل ایشان دوباره تکرار کردند- ۵ صبح را عرض می‌کنم. ولی ما برای کار فرهنگی ۱۰ و ۱۱ صبح می‌رسیم. گفتیم کار جهادی یعنی حذف زمان و مکان. بارها به بچه‌ها می‌گوییم: برای پیگیری یک مطالبه‌ی ساده چندبار به تهران رفته‌اید و برگشتید؟ می‌گوید: یعنی بروم تهران و بیایم؟ طوری می‌گوید تهران، انگار می‌خواهد چه کار کند. حذف جسم را قبلاً توضیح دادم، خاطره‌ی شهید چمران. حذف جسم یعنی اگر کسی کاری را اراده کند اصلاً محدودیت‌های جسمی و خستگی، مطرح نیست. اراده کنید کمتر بخوابیم. بله شیوه‌ی کم کردن خواب را رعایت کنیم، نه این که تا دیروز ۱۰-۱۲ ساعت می‌خوابیدیم از امروز ۵-۶ ساعت بخوابیم، روزی چندساعت کم کنیم بعد از یک هفته مجبوریم چندبرابر بخوابیم! روزی یک یا دو دقیقه کم کنید بعد از ۵-۶ ماه، دو الی سه ساعت خوابتان کم می‌شود. ایرادی ندارد با این شیوه، خواب را کم کنیم، اما اراده کنیم.

امکانات: این مورد نباید تصمیم‌گیر در کار باشد. هرطور شده با کمترین امکانات باید کار انجام شود. حضرت آقا فرمودند: بروید دنبال **کارهای نشدنی** تا بشود، تصمیم بگیرید در برداشتن کارهای سنگین تا بردارید. «وَلَا يَخْشَوْنَ أَحَدًا إِلَّا اللَّهَ». خُب رنج‌هایش چه؟ زحمت‌هایش چه؟ «وَكَفَىٰ بِاللَّهِ حَسِيبًا».

آقا می‌فرمایند: بسیج، حقیقتی است شبیه به افسانه‌ها. شهید تهرانی مقدم می‌گوید: فقط **انسان‌های ضعیف** هستند که به اندازه‌ی امکانات‌شان، کار می‌کنند. شهید بهشتی می‌گوید: ما انقلاب کردیم که

واقعیت‌ها را تغییر دهیم نه این که آنها را بپذیریم. شهید آوینی می‌گوید: اگر انسان‌هایی که مأمور به ایجاد **تحول** در تاریخند (یعنی من و شما) خود از معیارهای عصر خویش تبعیت کنند، دیگر هیچ تحولی در تاریخ اتفاق نخواهد افتاد. آن وقت بچه بسیجی ما می‌گوید تا تخته نباشد، تا ماژیک نباشد تا فلان چیز نباشد نمی‌توان دوره برگزار کرد. تا پول نباشد، تا امکانات نباشد، نمی‌شود برنامه برگزار کرد.

چرا نمی‌شود؟ **مدل** را **عوض** کنیم، می‌شود. خرج‌هایمان را پایین بیاوریم، می‌شود. به آقای قرائتی گفتند چرا هنوز با تخته و گچ می‌نویسی؟ جواب می‌دهد: من باید طوری عمل کنم که آن طلبه که در فلان روستاست و دارد مرا می‌بیند نگوید قرائتی موفق است، چرا؟ چون تخته وایت‌برد دارد، دیتاشو دارد. روی تخته‌ی گچی می‌نویسم که دورافتاده‌ترین نقطه‌ی کشورمان هم پیدا می‌شود. آقای قرائتی کسی بود که قبل از انقلاب وقتی می‌خواست کار تبلیغی انجام دهد، می‌گفت به خدا من این تخته را هم نداشتم، یک کارتن کف کوچه پیدا می‌کردم و لبه پنجره می‌گذاشتم، با ذغال روی کارتن می‌نوشتم، تخته‌پاک-کن هم نداشتم و با جورابی که پوشیده بودم پاک می‌کردم، دوباره جوراب را می‌تکاندم و کار می‌کردم، این، یعنی انسان. این، یعنی **کار جهادی**. در بند امکانات نیست، اگر امکانات باشد استفاده می‌کند اما اگر امکانات، آماده نبود **کار** را **تعطیل** نمی‌کند. چه کسی گفته ما در دوره‌ها باید بهترین غذا را بدهیم، بهترین کار و بهترین امکانات را بدهیم، دفترچه و خودکار بدهیم، چرا داریم این‌طور زندگی می‌کنیم؟ بحث ما فقط در کار نیست. چون بحث ما تشکیلات است، بیشتر مثال تشکیلاتی می‌زنیم و گرنه همه‌ی زندگی همین است.

۱۰- تشکیلات، **ابتکار** و **خلاقیت** و **نوآوری** دارد. همه این‌طور تبلیغات می‌کنند، خُب شما طور دیگر تبلیغات کن. اگر راهبان نور و اردوی جهادی و یادواری شهدا، مخاطب کمی داشت، برو شیوه‌ی تبلیغات را عوض کن. چه کسی گفته تنها شیوه‌ی تبلیغات، پیامک‌زدن و پوستر جَسباندن است؟

۱۱- افراد در تشکیلات اسلامی **با هم زندگی** می‌کنند **نه کار**. تشکیلات‌هایی وجود دارد که تا وقتی رفیقش دندان‌درد دارد، خودش هم دندان‌درد دارد، پولی که دارد به اندازه‌ی یک دندان است، می‌گوید تا وقتی پول‌مان به اندازه‌ی درمان دندان هردو نفرمان نشود، دندان‌مان را درست نمی‌کنیم، این، یعنی تشکیلات. تشکیلاتی که فرد در آن، ماشین خود را ارتقاء می‌دهد و نمی‌بیند که افراد دیگر توانایی برطرف کردن نیازهای اولیه‌ی زندگی را دارند یا نه، «تشکیلات» است؟ **تشکیلات نیست**. تشکیلاتی که چندماه است با هم کار می‌کنید، هنوز نمی‌دانید فلانی فرزند طلاق است، هنوز نمی‌دانید یکی از اعضای

خانواده‌اش بیمار است، «تشکیلات» است؟ در تشکیلات، افراد با هم زندگی می‌کنند، **دردِ مشترک** دارند، دردِ من، دردِ شماست و دردِ شما، دردِ من است. اصلاً خبر ندارد فلان رفیقش مشکل مالی در زندگی دارند. این، تشکیلات است؟ این، کار است؟ این، انسانیت است؟ این، رفاقت است؟ به مسئول بسیج دانشجویی می‌گوییم حواس‌تان به فلانی هست؟! دوتا نکته می‌گوییم، می‌گوید اصلاً من این‌ها را نمی‌دانستم. می‌گوییم این، رفیقِ توست، با بردارش قهر است. چطور وقتی این‌ها را نفهمیده‌ای، خود را تشکیلاتی می‌دانی؟

سؤال حضار: «چه کار کنیم که این‌ها تفتیش و تجسس در زندگی شخصی افراد نشود؟»

پاسخ استاد: «خودش می‌آید می‌گوید. باید **فاصله‌ها** را کم کنیم تا او رودربایستی را کنار بگذارد، بیاید و به ما بگوید. ما نمی‌خواهیم کنجکاوی کنیم ولی لازم است بدانیم. یعنی مُدل تعامل ما باید طوری باشد که دردِ زندگی فرد را بدانیم. عضو مجموعه، مسئول تشکیلات را رفیقِ اولش حساب کند.

۱۲- در تشکیلات اسلامی، **تقسیم وظیفه** داریم، نه **تقسیم کار**. یعنی وظایف، تقسیم می‌شود و هر کدام به یکی از اعضاء سپرده می‌شود اما کارها، تقسیم‌شدنی نیست. در تقسیم وظیفه، هر کس بتواند چه از نظر زمان و چه از نظر توان جسمی، باید کمک کند حتی اگر وظیفه‌ی او نباشد. در تشکیلات باید مشخص باشد تکلیف هر کسی چیست. برای مثال وظیفه‌ی من در یک اردو، سوار و پیاده کردن افراد است، وظیفه‌ی یک نفر دیگر، توزیع غذاست. اما تقسیم کار نداریم یعنی موقعی که اتوبوسی نیست که من بخواهم بچه‌ها را سوار و پیاده کنم و وقتم خالی است، باید به افرادی که غذا جابجا می‌کنند، کمک کنم. می‌شود بگویم وظیفه‌ی من این است و کاری به غذا دادن ندارم؟ شهیدان همّت و باکری وقتی کار نداشتند، نمی‌آمدند کمک نیروهای‌شان جعبه‌ی مهمّات جابجا کنند؟ در اسلام و تشکیلات اسلامی، تقسیم وظایف داریم اما تقسیم کار نداریم. چه ایرادی دارد وقتی کاری ندارم به کمک دوستم بروم و سرویس بهداشتی، تمیز کنم؟ چون او مسئول پشتیبانی است، فقط او باید این کار را بکند؟!

۱۳- تشکیلات اسلامی به شدت معتقد به **زمان‌بندی** است. اگر برای هر کارتان، فهرست نمی‌نویسید و زمان‌بندی مشخص در فهرست قرار نمی‌دهید، بدانید بازنده هستید. **زمان** را باید **مدیریت** کنید.

۱۴- تشکیلات اسلامی، **متعصّب** در **قوانین** و **نرم** در **انتقال فرهنگ** و **اجرا** می‌باشد. می‌گویید بچه‌ها بیایید پرونده تشکیل دهید، ولی سه‌قطعه عکس باید بیاورید. اگر قانون گذاشتید، باید شدیداً اجرا کنید اما چگونه اجرا کنید؟ با چه اخلاق و روشی باید قوانین را اجرا کنید؟ یک زمانی شما می‌گویید

عکس نیاورده‌اید، پس برو و وقتی عکس آوردی بیا. یک‌جایی می‌گویی قانون گذاشتیم سه تا عکس بیاوری، می‌گوید نداشتم، جا گذاشتم. به او می‌گوییم این پول را بگیر و همین الآن برو عکس بگیر. سر ما را بشکن اما نرخ (قانون) ما را نشکن. برو او را ببوس و بگو شرمنده اگر خودت را ببینی فقط یک نفر هستی اما ۴۰۰ نفر برای یک اربعین، عکس نیاورند کار کاروان، لنگ می‌ماند. ولی اگر گفتیم تا عکس نیاورده‌ای نیا، به دلیل نحوه‌ی برخورد ما ناراحت می‌شود و ممکن است رها کند.

۱۵- تشکیلات اسلامی به شدت و بسیار زیاد **منظم** است. روش‌هایی داریم که نظم به حداکثر خودش برسد. اما این را بدانید ۹۹ درصد بی‌نظمی‌ها، ریشه در خودمان دارد. وقتی برای یک اردو با فلان شرکت، مکاتبه می‌کنیم و می‌گوید اتوبوس می‌دهیم تو برو، اتوبوس فلان‌روز جلوی درب دانشگاه می‌آید. این‌طوری نمی‌شود و روش نادرستی است، باید خودمان نامه را به تک‌تک قسمت‌ها ببریم تا راننده معرفی شود، شماره‌ی راننده را بگیریم، نشانی راننده را بگیریم، روز قبل به خانه‌ی او برویم و به او یادآوری و مسیر را مشخص کنیم. شب قبل تماس بگیریم که مشکلی پیش نیامده باشد، یک نفر را مأمور بیدار کردن راننده‌ی اتوبوس کنیم، یک نفر را با موتور یا ماشین جلوی اتوبوس بفرستیم که راه را گم نکند، این‌طوری اتوبوس‌ها همیشه سر‌موقع می‌رسند. پس برای منظم بودن، نیاز به **برنامه‌ریزی** داریم. شما درصد‌های ناچیزی از کار را که کنترل و مدیریتش دست من و شما نیست را می‌خواهید به حساب کل بی‌نظمی‌ها بگذارید. ۹۹ درصد ایرادات از خود ماست. همایش داریم، می‌بینیم کماکان در حال درست کردن ویدئوپرژکتور هستند. می‌گوییم چرا؟ می‌گوید دیروز همایش داشتیم درست بود. پیش فرض این است که درست بوده، الآن می‌بینی غلط است و ویدئوپرژکتور مشکل دارد. باید قبل از مراسم بررسی می‌کردیم و نکردیم. یک قانون مهم این است که: **باید پیش‌فرض‌ها را کنار بگذاریم.** ما خیلی جاها پیش‌فرض می‌گیریم. مثلاً می‌گوییم: به فلانی گفתי قاشق غذا یادش باشد، می‌گوید بله، می‌گوییم تماس بگیر یادآوری کن، می‌گوید نیازی نیست یادش می‌ماند.

سؤال: چندبار غذا بین ما توزیع شده ولی قاشق نداشته؟ دست استکبار جهانی در کار است؟ یک لحظه درب صندوق را باز نمی‌کنیم ببینیم قاشق هست یا نه؟ می‌گوید: همیشه در انبار این همه قاشق داشتیم، الآن نیست. پس نظم، خیلی مهم است.

۱۶- در تشکیلات اسلامی، **حرمت یکدیگر** را در **خلوت** و **جلوت** بسیار زیاد نگه داریم. آن مسئولی که در جلسه‌ی شورای مسئولین تشکیل می‌نشیند و زمانی که در جلسه، اختلاف ایجاد می‌شود

دهانش را باز می‌کند و هر چیزی را به زبان می‌آورد، خائن است. اولین نفری که شأن تشکیلات را پائین می‌آورد خودمان هستیم. درست است که هم اتافی شما، با شما در یک اتاق است اما در مورد مسائل تشکیلاتی، نامحرم است. چرا اختلافات جلسه تشکل‌تان را در خوابگاه، بیان می‌کنید؟ چرا حرمت همدیگر را نگه نمی‌دارید؟ خیلی از افرادی که در دانشگاه بازخورد **مُدل تعامل** ما را در تشکیلات می‌بینند، جذب مجموعه‌ی ما نمی‌شوند.

باید روی شیوه‌های **اقتدار بابی** برای تشکیلات، کار کنیم. چرا خودمان خطاکاری می‌کنیم؟ چرا موارد درون تشکلی را به ناهلان می‌گوییم؟ جلسه شورای تشکیلات مان باید بالاترین جلسه‌ی عالم باشد. با هم رفیق باشیم ولی جلسه‌ی رسمی است. شوخی نیست. حرمت امامزاده به متوکی امامزاده است. حرمت جلسه‌ی تشکیلات را حفظ کنید. در دانشگاه‌ها، جلسه‌ی شورا می‌رویم، یکی یکی دیر می‌آیند. می‌پرسیم کجا بودید؟ سلف بودم. به خاطر شکم، چند دقیقه جلسه‌ی شورای تشکیلات را دیر می‌آید. به خاطر این ۵ دقیقه باید جواب پس بدهیم، نه این که در ۵ دقیقه‌ی اول، اتفاق مهمی می‌افتد یا مباحث امنیت ملی گفته می‌شود، به خاطر این که حیثیت تشکیلات، زیر سؤال می‌رود. وقتی یک نفر از بیرون تشکیلات شما را می‌بیند که جلسه دارید و برای این که این جلسه را دیر نرسید نگرانید، تمام برنامه‌ریزی را می‌کنید تا به موقع به جلسه برسید، این تشکیلات برای این فرد خارج از تشکیلات، جذاب نیست؟

وقتی بچه‌ها می‌بینند با لباس خوابگاه، وارد جلسه‌ی شورا می‌شوید، بدون کفش و دمپایی و جوراب و با چشم خواب‌آلود، وارد جلسه می‌شوید، این تشکیلات می‌خواهد اقتدار پیدا کند؟ مجموعه‌ی ما برای من و شما که متوکی امامزاده‌اش هستیم حرمت ندارد، برای دیگران حرمت داشته باشد؟ بعد در دفتر فلان تشکل ناهمسو و فلان معاونت دانشگاه که وارد می‌شود، داد می‌زند و می‌گوید: در مورد تشکل ما، درست صحبت کنید! این تشکیلات باید اول برای خودمان، حرمت داشته باشد. پس حرمت یکدیگر را نگه داریم. اگر کسی **مسئول تشکیلات** است، وارد این جلسه می‌شود و شما تمام قامت به احترامش از جای تان بلند نمی‌شوید، **خیانت** است. مسئول مجموعه، خوب عمل می‌کند یا بد، کاری نداریم اما **جایگاه** مسئول تشکیلات، اقتضای این را دارد که شما تمام قد در مقابلش بایستید. **آداب تشکیلاتی** این است. مسئول تشکیلات را در اردو می‌اندازد لای پتو، می‌زنند به سقف و در و دیوار، بعد می‌گویند جشن پتو است دیگر! بله جشن پتو هست اما زمان و مکان مناسبی برای جشن پتو نیست. همان فرماندهان دفاع مقدس را هم که برایشان جشن پتو می‌گرفتند، در جمع که نمی‌گرفتند، در جمع خودمانی‌شان بوده است.

جلوی افراد جدید، فرمانده را به این طرف و آن طرف می‌کوبند و می‌گویند جشن پتو گرفته‌ایم مثل شهدا در زمان جنگ! از شهدا چند نکته‌ی دیگر هم بیاموزیم. شهدای زمان جنگ خیلی کارهای دیگر هم می‌کردند، فقط جشن پتو که نیست. خودمان با دست خودمان بدترین بی‌احترامی‌ها را به تشکیلات‌مان، روا می‌داریم و انتظار داریم دیگران برای ما، احترام قائل شوند. این‌طور نیست. ما در جلسه‌ی شورای فرهنگی دانشگاه گفتیم: شرم‌نده، جلسه‌تان را دیر اطلاع دادید، جلسه‌ی شورای بسیج داریم، وسط جلسه به جلسه‌ی شورای بسیج رفتیم. ۱۰ دقیقه‌ی اول چیز خاصی گفته نمی‌شود و می‌شد دیرتر بیاییم ولی جلسه‌ی بسیج است.

۱۷- از تشکیلات اسلامی، **صدای یکان** بیرون می‌آید. یعنی چه؟ بحث کرده‌اید بر سر این که در اردوی راهیان نور، اول دو کوهه برویم یا فتح‌المبین؟ به هر دلیل نظر شما فتح‌المبین است، نظر فرد مقابل دو کوهه. اگر آن برنامه‌ای که می‌گوییم بد باشد، می‌گوید: دیدی گفتیم؟ من گفته بودم خوب نیست ولی شما گوش ندادید. یا یک نفر می‌پرسد چرا اول رفتید دو کوهه، می‌گوید من هم به آنها گفتم ولی گوش ندادند. این موارد را حق نداریم بگوییم. باید استدلال‌های آنها را برای طرف، بیان کنید. بگویی به این دلایل، گفته‌اند دو کوهه بهتر است. نیاز نیست او بفهمد که شما موافقت یا مخالف. استدلال‌های آنها را گفتی و او قبول نکرد، می‌گویی مهم نیست، دو کوهه و فتح‌المبین فرقی ندارد، شهدا دست ما را یک-جایی می‌گیرند. نرم‌نرم قضیه را حل کنید. آن‌چنان اختلافات را بیان می‌کنید، انگار خلاف تشکیلات است. پس، آهنگ و صدای یکسانی از تشکیلات بیرون می‌آید.

۱۸- در تشکیلات اسلامی، **هر دستور** یا خواسته **فقط یک‌بار** بیان می‌شود. نباید ۱۰۰ بار به یکدیگر بگوییم: کفش‌ها را در جاکفشی بگذارید. یک‌بار باید باهم صحبت کنیم. یک‌بار باید بگوییم ولی قاعده‌ی **ولایت‌پذیری** در آن دخیل است. یعنی من مسئول باید طوری رفتار کنم که دستور از عقل من به دل نیرو بنشیند.

۱۹- در تشکیلات اسلامی، **بایدها و نبایدها از درون تشکیلات** می‌جوشد. کسی برایش باید و نباید مشخص نمی‌کند. ابلاغیه نیامده که دسته‌های صندلی را ماهی یک‌بار دستمال بکشید یا تخته را این‌طور تمیز کنید اما خودمان که می‌فهمیم. کسی به شما نگفته اگر تایپ‌تان این‌طور باشد، فونت‌تان آن‌طور باشد، غلط است. اما خودمان می‌فهمیم که کدام‌یک با کیفیت‌تر است. همه‌ی بایدها و نبایدها را خودتان برای خودتان مشخص کنید. بایدها و نبایدهای ارزشی و انقلابی. چه کسی باید به ما بگوید؟ اگر ما داریم

از قند بیت‌المال می‌خوریم، اگر چای‌تان را در خانه با چهار حبه قند می‌خورید، باید در تشکیلات با سه حبه قند بخورید. یعنی باید برای ما بخشنامه بیاید؟ ماشین بیت‌المال است باید بیشتر از ماشین شخصی به آن رسیدگی کنید. ما با آقایان فلان و بهمان صحبت نمی‌کنیم، اما در تشکیلات اسلامی صحبت می‌کنیم. بچه حزب‌اللهی برای بیت‌المال باید دوبرابر جان خودش ارزش بگذارد. چنین چیزهایی را باید به بچه حزب‌اللهی بخشنامه کنند؟ باید نظارت بگذارند؟

۲۰- **مبنای نظارت** در تشکیلات اسلامی، **تعهد افراد** است نه پول و بازداشت و ابزار و امکانات.

۲۱- تشکیلات اسلامی به دنبال **اجرای احسن** است نه **اجرای حسن**. احسن یعنی خوب‌ترین اما حسن یعنی خوب. یک کاغذ به دیوار می‌زنیم، آیا این کاغذ می‌توانست به جای این که کمی کج چسبانده شود، صاف نصب شود؟ اگر می‌شد و دنبال اجرای این نبودیم، **خیانت تشکیلاتی** است. باید به دنبال اجرای بهترین حالت باشیم تا جایی که توان داریم. به این راضی نباشیم که کاخ سفید را حسینیه کنیم. احمد متوسلیان می‌گوید: «ای بسیجی هرگاه پرچم "لا اله الا الله" را انتهای آفق کوبیدی حق داری استراحت کنی». آفق این است. می‌گوییم فلان کار را بکنید، می‌گوید: همین قدر کافی است، ولش کن! عین جمله‌ی آقا است که می‌فرمایند: «**در ادبیات یک فرد انقلابی، «ولش» معنایی ندارد.**» حضرت آقا با ادبیات دانشجویی صحبت کرده‌اند. فلان چیز را کج گذاشته‌ای اگر بگویی ولش کن، تو انقلابی نیستی. در طراز انقلاب نیستیم.

۲۲- به حدی افراد در تشکیلات اسلامی، مسئولیت قبول می‌کنند که **شانه‌هایشان زیر بار مسئولیت** خم شود. عین جمله‌ی حضرت آقا است.

۲۳- **نمی‌شود، نمی‌گذارند، نمی‌توانیم** در تشکیلات، راهی ندارد و باید از ذهن افراد تشکیلات حذف شود. یک‌زمانی از فردی پرسیدم: «چرا این سرباز را بازداشت کرده‌ای؟ چرا برایش ۲۴ ساعت اضافه خدمت زده‌ای؟» در جواب گفت: «سیگار کشیده.» پرسیدم: «چرا به خاطر این کار، برایش اضافه خدمت زده‌ای؟» گفت: «در آئین‌نامه انضباطی آمده.» گفتم: «طبق همان آئین‌نامه، او سیگار کشیده و باید ۲۴ ساعت اضافه خدمت بخورد، قبول؛ اما در تبصره‌ی دیگری از آئین‌نامه نوشته: فرماندهان موظف هستند علل تخلفات نیروهای‌شان را بررسی کنند تا نسبت به ریشه‌یابی علت تخلف، اقدام نمایند و ریشه‌های تخلف را حذف کنند.» من بعنوان مسئول آن نیرو، او را بازداشت می‌کنم، اما طبق همان آئین‌نامه من هم

تخلّف انجام داده‌ام چون من ریشه‌یابیِ تخلّف نکرده‌ام. حضرت آقا می‌فرمایند: «راهیان نور ببرید... بروید دنبال کارهای نشدنی یعنی انجام غیرممکن‌ها.»

سؤال: وقتی می‌خواهید **راهیان نور** ببرید، چطور حساب می‌کنید که چند نفر باید ببرید؟ امکانات و توانمندی‌ها را بررسی می‌کنید و طبق آنها می‌گویید دو اتوبوس. این دو دستگاه که برآورد کردیم و طبق برآورد، **ممکن** است. این، شدنی بود، دستور آقا که می‌فرمایند **کارهای نشدنی** انجام دهید، کجای کارتان است؟ سال‌های پیش هم که همین تعداد دستگاه بردید، این شدنی بود. نشدنی‌اش کجاست؟ دستور آقا **راهیان نور نشدنی** است، به بخش اول دستور ایشان عمل و بخش دوم را فراموش می‌کنیم. نسبت به بخشی از آن عمل نکردیم. مسئول تشکیلات باید بگوید دو دستگاه می‌بردیم چون می‌شد، دو دستگاه هم اضافه کردیم به‌خاطر دستور آقا. این جوری باید برنامه‌ریزی کنیم.

هر کاری به بچه حزب‌اللهی می‌گوییم، می‌گوید نمی‌شود. می‌شود راهیان نور تعداد بیشتری ببریم؟ نه، نمی‌شود. می‌شود فلان کار را کرد؟ نه، نمی‌شود. می‌شود قوه قضائیه، اصلاح شود؟ نه، نمی‌شود. ممکن است رئیس دانشگاه را درست کرد یا عوض کرد؟ نه نمی‌شود. پس وظیفه‌ی ما چیست؟ بچه بسیجی فقط کارهای شدنی را انجام دهد؟ **انقلاب، شدنی** بود یا **نشدنی**؟ چه کسی انقلاب را انجام داد؟ کلّ عالم بشریت می‌گفتند انقلاب، نشدنی است. برای مردم عادی، فعل «شدن» به شش طریق، صرف می‌شود.

می‌گویند: «شدم، شدی، شد، شدیم، شدید، شدند.» اما در **ادبیات یک فرد انقلابی**، حالت هفتمی هم دارد به نام: **شواندن!**

می‌گویند نمی‌شود، می‌گوییم برو بشواندش! یعنی **کار، نشد ندارد**. ادبیات انقلابی در حوزه‌ی فکر یعنی همین. چه کسی فکرش را می‌کرد که انقلاب بشود؟ هیچ‌کس. اگر جایی رفتید و طرحی دادید و نگاه کردید دیدید واقعاً روی آن طرح، وقت گذاشته‌اید و کار کارشناسی کرده‌اید و طبق ادبیات انقلابی هم دیده‌اید که می‌شود و همه گفتند نه! بگو من این کار را می‌کنم. اگر دو راه یکی آسان و دیگری سخت، جلوی تو گذاشتند، بچه حزب‌اللهی باید **کار سخت** را انتخاب کند. روایت امیرالمؤمنین (ع) است که اگر از کاری می‌ترسی، خودت را در آن بینداز. با انجام کارشناسی و عملیات تکمیلی و مواردی که گفتیم، رعایت مسائل تکوینی، در محاسبات مان می‌گوییم امسال ۴۰۰ نفر می‌بریم راهیان نور، بگوییم ۶۰۰ نفر ببریم راهیان به‌خاطر صحبت آقا، چند نفر هستند که چنین می‌کنند؟

چند نفرمان این طور محاسبه می کنیم؟ می گوئیم آقا گفته برویم سراغ این کار، هر جور شده این کار باید بشود. همه می گویند معدل بچه حزب الهی ۱۶ بشود خوب است، این دفعه من معدل ۱۹ می شود. نمی شود بین این و آن جمع کرد، چون گفتی نمی شود، کاری می کنم که بشود یعنی شواندن! اگر روی این مدل کار کنید **رشد** حاصل می شود. فعالیت هایمان کوچک شده است. یکی از آسیب های تشکیلات این است که **قد تشکیلاتی** ما، **کوتوله** شده است. اگر بگویند راهیان نور می خواهیم صد دستگاه اتوبوس برویم، چند نفر حس می کنند که می توانیم؟ همه می گویند ما همیشه یکی دو دستگاه برده ایم. چرا **قد** ما در کارهای تشکیلاتی باید کوتاه شود؟ **مدلش** هم این است، به جای این که هر سال مسئول راهیان نور را عوض کنیم که دو دستگاه دو دستگاه تجربه کسب کند، نیرویتان را ثابت کنید و ده دستگاه ببرید. آن وقت می شود ۵ تا دو دستگاه. یعنی هم نیرو جذب کرده اید و نفرات جدید اضافه شده اند و هم نفرات جدید، توانمند شده اند و هم شما که ده اتوبوس می برید توانمندتر شده اید. حضرت آقا، آخر کتاب "قرارگاه فرهنگی" می فرمایند: شهید بهشتی این طور بود که اگر به او بدون مقدمه و فی البداهه می گفتی همین الآن بشو رئیس سازمان ملل، یک لحظه **تعلل** نمی کرد. اصلاً حس نمی کرد که نمی تواند. امام خمینی (ره) کار بزرگی کردند به خاطر همین، نیروهای بزرگی از **قبیل** این کار بزرگ، تربیت شدند. **کار بزرگ** چند قاعده دارد:

الف) کار بزرگ، آدم بزرگ می آورد.

ب) کار بزرگ، آدم بزرگ تربیت می کند.

ج) کار بزرگ، نیروی بزرگ می آورد.

د) کار **پُر حجم**، نیرویش را با خودش می آورد.

بعضی ها می گویند نیروی بزرگ باید بیاید تا کار بزرگ را بتوان انجام داد اما شما کار بزرگ را شروع کنید نیرویش می آید. در همین جمع، افرادی هستند که با همین ادبیات امتحان کرده اند و می توانید از آنها پیرسید که وقتی کار بزرگ کردی، نیروی کار آمد یا نیامد؟ امکانات بیشتر نیامد؟ ما داریم با **فکر کوچک**، کار بزرگ را رصد می کنیم، وقتی ادبیات فکری مان هم بزرگ شود اصلاً مشکلات دم دستی که در کارهای کوچک هست را نمی بینید. شما وقتی فقط دانشگاه خودتان را می خواهید راهیان نور ببرید نمی توانید به استانداری نامه بنزید و پول بخواهید، او می گوید استان من ۳۰ تا دانشگاه دارد و چرا باید به

تو پول بدهم؟ اما اگر شدید ستاد راهیان نور استان، می‌توانید مطالبه کنید. در این حالت استانداری مجبور می‌شود به شما بدهد. یعنی زورتان بیشتر می‌شود و مشکلات دم دستی و کوچک را ندارد. در کارتان از **مدل گوه‌ای** استفاده کنید. گوه یک ابزار مثلثی شکل است که در روستاهای قدیم وقتی می‌خواستند تنه‌ی یک درخت بزرگ را شکاف بزنند، گوه را با **پُتیک** به تنه‌ی درخت، می‌زدند. این -طوری یک شکاف برمی‌داشت. کنار این، یک آهن می‌زدند و این شکاف ادامه پیدا می‌کرد و تنه‌ی درخت، نصف می‌شد. یعنی با دو تا گوه، کل درخت را می‌شکافتند. در کار بزرگ این جوری عمل کنید. دو تا **نیروی قرضی** بگیرید. نیروی قوی در دانشگاه شاید در تشکل شما نیاید ولی پای یک پروژه‌ی بزرگ می‌آید یا نیروی قوی از یک دانشگاه دیگر، قرض کن. بگو می‌خواهم امسال ده دستگاه راهیان نور ببرم، کمک من می‌آیی؟ این دو نفر می‌آیند در کنار تو، فعال می‌شوند و کار جلو می‌رود و آدم‌های بزرگ، کنارت می‌آیند. ما خیلی از آدم‌های قوی در سطح شهر یا دانشگاه را داریم از دست می‌دهیم چون داریم کار کوچک می‌کنیم.

پس نمی‌شود، نمی‌توانیم، کار ما نیست، نمی‌گذارند، در **کار بسیجی** نداریم. هر بسیجی، قادر است یک اداره را کُن فیکون کند. امام یک تنه کل جهان را به هم ریخت. الآن من و شما یک تنه به اندازه یک اتوبوس نمی‌توانیم به هم بریزیم؟ بچه بسیجی باید **مرکز اثر** باشد. بعضی از ما **مؤمن زیر پتو** هستیم! اگر شب ۲۲ بهمن با پایگاه بسیج مان روی پشت‌بام باشیم، الله اکبر می‌گوییم ولی اگر خانه بالاشهر داشته باشیم، اصلاً صدای الله اکبر مان در نمی‌آید. این بچه بسیجی به درد ما نمی‌خورد. چرا روی الله اکبر گفتن نداری؟ این بچه بسیجی باید چه کار کند؟ ما را مسخره می‌کنند یا می‌زنند یا فو قش می‌کشند، ما که از شهادت حرف می‌زنیم، پس چی شد؟ بسیجی یک **مدلی** دارد، یک روشی دارد.

۲۴- با اقل امکانات، کار می‌کند حتی اگر داشته باشد. این مبنا را از کجا آورده‌ایم که می‌گوییم پول نداریم کم هزینه می‌کنیم؛ پول داریم بیشتر هزینه می‌کنیم. ما در **اندیشه‌های جهاد اقتصادی** حضرت آقا دیدیم که ایشان در سال جهاد اقتصادی فرمودند: الآن بنده می‌گویم جهاد اقتصادی نوید سریع، حرف بنده را **بیر** کنید و در تمام شهر بزنید، اگر پولی **بآتش** می‌رود اسراف است. ملاک، **لُزوم** یا **عدم لُزوم** است. گاهی بچه‌ها می‌گویند بدهم گرفته‌ایم، پول داریم هزینه می‌کنیم، این‌ها مبنای غلط است. حتی اگر پول دارید دلیلی ندارد هزینه کنید.

- جزوه
- داده‌ها
- تشکیلات پلاس
- فصلنامه بهشتی‌ها
- عکس‌نوشت
- رادیو آوینو
- نامه و بیانیه
- سامانه پرس‌مان

بشپشتی‌ها

کتابی روح و زخم‌ت زده نگار
از خود شهادت کمتر نیست روح چه
آزوب گوی سینه‌ات از گوی‌ها راست

مجموعه‌ای از ۱۲ فصلنامه
تولید شده توسط
معاونت رشد و کادرسازی
بسیج دانشجویی استان اصفهان

شنبه‌های بهشت

نگین بهشت‌های رصالی شیدای دانشجو و دانش‌آموزان

بازنویس: بهشتی‌ها

مجموعه نشریات بهشتی

بسیج دانشجویی استان اصفهان

مجموعه‌ای از ۱۲ فصلنامه
تولید شده توسط
معاونت رشد و کادرسازی
بسیج دانشجویی استان اصفهان

پروژه‌ها و زمین‌نقشه‌ها

مجموعه‌ای از ۱۲ پروژه
تولید شده توسط
معاونت رشد و کادرسازی
بسیج دانشجویی استان اصفهان

برگشت به ریشه

مجموعه‌ای از ۱۲ برگه
تولید شده توسط
معاونت رشد و کادرسازی
بسیج دانشجویی استان اصفهان

راه سبزی نیست

مجموعه‌ای از ۱۲ راه
تولید شده توسط
معاونت رشد و کادرسازی
بسیج دانشجویی استان اصفهان

تاز بهشت

مجموعه‌ای از ۱۲ تاز
تولید شده توسط
معاونت رشد و کادرسازی
بسیج دانشجویی استان اصفهان

بازنویس

مجموعه‌ای از ۱۲ بازنویس
تولید شده توسط
معاونت رشد و کادرسازی
بسیج دانشجویی استان اصفهان



معاونت رشد و کادرسازی
بسیج دانشجویی استان اصفهان



در پیام رسان اینستاگرام @injabehesht

منبعی پر محتوا برای آموزش مجازی مجموعه‌های دانشجویی

